

افق نو

ارگان مرکزی جبهه انقلابی مردم



شماره مسلسل (۲)

عقرب ۱۴۰۳ خورشیدی (نوامبر ۲۰۲۴ میلادی)

مرامنامه جبهه انقلابی مردم

افغانستان، کشوری با تاریخ غنی و فرهنگ متنوع، در سال های اخیر شاهد تحولات و بحران های عمیق سیاسی، اجتماعی و اقتصادی بوده است. فاشیسم مذهبی و قبیله ای به عنوان یکی از اصلی ترین عوامل ستم و فشار بر مردم، به خصوص زنان، در این کشور عمل کرده است. این نوع نظام حکومتی با تکیه بر تعصبات مذهبی و قبیله ای، در پی ایجاد یک جامعه سرکوب گر و ستمگر، نه تنها آزادی های فردی و جمعی را نقض کرده، بلکه با استفاده از خشونت و ترس، عملاً هرگونه تلاش برای برقراری حقوق ابتدایی انسان ها را سلب کرده است.

تاریخ افغانستان در قرن گذشته، به ویژه از دهه ۱۹۷۰ به بعد، شاهد تجاوزهای نظامی، جنگ های داخلی، و پیامدهای گسترده ای بوده است که به زندگی مردم این سرزمین آسیب فراوان زده است. تجاوز شوروی در سال ۱۹۷۹ نقطه شروعی برای یک دوره طولانی از بی نظمی، دامنه دار شدن جنگ های فرسایشی چندین ساله و ظهور گروه های جنگسالار بود که در آن شبکه های مختلف اسلامی نقش اساسی داشتند. این جنگ باعث ایجاد تلفات انسانی بسیار بالا، ویرانی و فروپاشی زیرساخت ها شد.

پس از خروج شوروی در سال ۱۹۸۹، افغانستان به میدان نبرد میان قدرت های منطقه ای و فرامنطقه ای تبدیل شد. کشورهای مانند پاکستان، ایران و عربستان سعودی هر کدام از گروه های حمایت می کردند که به دنبال منافع خود بودند. این امر منجر به تشدید جنگ های داخلی شد و قدرت طلبی گروه های جنگسالار سبب شد که کشور به چندین جزیره قدرت تقسیم شود. این گروه ها نه تنها با یکدیگر می جنگیدند بلکه به شکل گیری بازارهای قاچاق انسان و مواد مخدر پرداختند.

جنگ های داخلی معمولاً بر تفکیک نژادی، زبانی و قومی دامن زده و به افزایش تعصبات محلی انجامید. این موضوع منجر به ایجاد هویت های متضاد و در نهایت جنگ های قبیله ای شد که سال ها ادامه داشته و هنوز هم در برخی مناطق آثار آن احساس می شود.

نتایج این درگیری ها بر زندگی سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی مردم افغانستان انکارناپذیر است.

جنگ و بی ثباتی تاثیر منفی بر فرهنگ و هویت ملی گذاشته است. فقدان ثبات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی باعث از هم پاشیدگی خانواده ها و جامعه محلی، مهاجرت های داخلی و خارجی، ویرانی زیرساخت، رشد قاچاق مواد مخدر و انحرافات در جامعه شده است. جوانان از فرصت های شغلی محروم اند و بیکاری به یکی از معضلات اساسی تبدیل شده است. بسیاری از سنت ها و

ارزش های فرهنگی به فراموشی سپرده شده و نسل های جدید از میراث فرهنگی خود بی خبرند.

فقر گسترده در افغانستان، یکی از پیامدهای مستقیم جنگ ها و بی ثباتی اقتصادی این کشور است. میلیون ها نفر از مردم به دلیل جنگ های مداوم، سیاست های ناکارآمد و ستم قبیله ای، مجبور به زندگی در شرایطی غیرانسانی شده اند. دسترسی به امکانات اولیه مانند غذا، بهداشت و آموزش، به یک آرزوی دور از دسترس تبدیل شده و خانواده ها هر روز با بحران های معیشتی روبه رو هستند. این فقر نه تنها زندگی مردم را تحت تأثیر قرار داده، بلکه با ایجاد ناامنی و عدم اعتماد به نفس اجتماعی، زمینه های نارضایتی و نفرت را در بین اقشار مختلف جامعه افزایش داده است.

نظام فاشیستی مذهبی در افغانستان با سرکوب هرگونه انتقاد و نارضایتی، به ایجاد یک جامعه ای قفل شده و فاقد آزادی های دموکراتیک دست زده است. رسانه ها و سازمان های غیروابسته با دولت فاشیستی با فشارهای سختگیرانه مواجهه اند و هر صدایی که بر علیه ستم موجود بلند شود، به شدت سرکوب می شود. این سرکوب نه تنها به نفع قدرت های حاکم عمل می کند، بلکه منجر به ایجاد ترس و ناامیدی در میان مردم شده است.

زنان در افغانستان به ویژه تحت تأثیر فاشیسم مذهبی و قبیله ای، با چالش ها و مصائب بسیاری روبرو هستند. حقوق ابتدایی آنان، نظیر حق تحصیل، حق کار و حق شرکت در عرصه های اجتماعی و سیاسی به طور سیستماتیک سلب شده است. دختران و زنان اغلب از دسترسی به آموزش و خدمات بهداشتی محروم هستند و بسیاری از آن ها تحت سلطه تعصبات فرهنگی و اجتماعی قرار دارند که آن ها را به خانه ها محدود می کند. این ستم به وضوح نشان دهنده فقدان برابری جنسیتی و ستم تاریخی علیه زنان در جامعه ای است که تحت فشارهای فاشیستی و قبیله ای قرار دارد.

شرایط رقت بار و دشوار زندگی در افغانستان، نمایانگر نیاز مبرم به تغییرات اساسی و انقلابی است. مردم افغانستان، به ویژه زنان، به شدت نیازمند یک جبهه متحد و انقلابی هستند که بتواند این ستم

ها را به چالش بکشد و به ایجاد دنیایی عادلانه تر، پایدارتر و بااحترام به حقوق انسانی و آزادی های فردی منجر شود. این مرامنامه به عنوان یک نقشه راه برای دستیابی به این اهداف شکل گرفته و ما را در مسیر ساختن آینده ای روشنتر هدایت خواهد کرد.

ما سازمانی متشکل از انقلابیون هستیم که به دنبال ساختن جهانی جدید بر پایه همکاری، عدالت اجتماعی و محیط زیست پایدار می گردیم. ما بر این باوریم که تنها از طریق قدرت انقلابی طبقه کارگر، می توان به رهایی از نظام های استثمارگر دست یافت و جهانی عاری از ستم و تبعیض ساخت.

این چشم انداز شامل جامعه ای بی طبقه و بی دولت است که در آن انسان ها به طور مساوی از منابع طبیعی و اجتماعی بهره مند می شوند و قدرت از پایین به بالا جریان می یابد و در آن همه انسان ها به طور برابر و متوازن از منابع و امکانات طبیعی بهره مند می شوند.

ما به دنبال اعمار جوامع و نهادهای اقتصادی دموکراتیک و فدرالی هستیم که از پایین به بالا سازماندهی می شوند و قدرت در دستان مردم قرار می گیرد. در این جامعه، تمام نیازهای اساسی هر فرد با در نظر گرفتن شرایط و خواسته های او در بهترین وضعیت ممکن تأمین خواهد شد.

ما بر این اعتقاد هستیم که نظام های سلطه گر مانند دولت و سرمایه داری هرگز قدرت خود را به طور خودجوش رها نخواهند کرد. طبقات تحت ستم باید با همکاری و همبستگی وضعیت موجود را به چالش بکشند و این مبارزات نیازمند سازماندهی و اتحاد است. مبارزه ما شامل نابودی نظام های ظالمانه و ساخت نهادهای دموکراتیک است که از قدرت مردم و جامعه دفاع می کند.

ما به شدت علیه سرمایه داری، خواه خصوصی، دولتی یا خودگردان به عنوان یک نظام اقتصادی سازمان یافته برای ستم و استثمار هستیم. این سیستم نه تنها در سطح محلی بلکه در سطح جهانی، منجر به سودآوری اقلیت و فقر اکثریت می شود. سرمایه داری به استثمار طبقات کارگر و تداوم روابط سلطه می

انجامد و در این مسیر، به تخریب محیط زیست، شیوع نابرابری های اجتماعی و هدر دادن زندگی ها می انجامد.

از نظر ما دولت نماد سلطه طبقاتی است و برای حفظ قدرت خود به سرکوب و استثمار ادامه می دهد. هدف ما سرنگونی دولت و تشکیل نهادهای دموکراتیک از مردم است.

ما معتقدیم که برای تحقق یک جامعه عادلانه و آزاد، باید دولت را کنار گذاشت و به جای آن نهادهای دموکراتیک مستقلی ایجاد کرد که بتوانند به صورت مستقیم از مردم نمایندگی کنند. ما « در واقع سازمان اقتصادی را جایگزین دولت می کنیم».

ما علیه امپریالیسم به عنوان سیستمی که منجر به استثمار و تسلط بر کشورهای ضعیفتر می شود، می جنگیم. مبارزات ما متعهد به همبستگی با جنبش های مردمی در سطح جهانی است.

ما در پی جامعه ای عادلانه و برابر برای همه افراد، بدون توجه به نژاد، جنسیت، و توانایی ها هستیم. ما به دنبال ایجاد فضایی هستیم که همه افراد بدون توجه به ویژگی هایشان، احساس امنیت و احترام کنند و بتوانند در ساختن آینده ای عادلانه تر مشارکت داشته باشند.

ما معتقدیم که بحران های زیست محیطی کنونی نتیجه استثمار و تخریب منابع توسط نظام سرمایه داری است و مطمئن هستیم که ارتباط عمیقی میان رهایی اجتماعی و حفاظت از محیط زیست وجود دارد. بنابراین به حفظ زمین و منابع طبیعی احترام می گذاریم و سعی می کنیم از ایکوسیستم های مختلف حفاظت کنیم.

ما معتقد به کنش مستقیم جمعی و ساختارهای فدرالیستی هستیم که آزادی های فردی و جمعی را به تعادل برساند. تصمیمات باید به صورت دموکراتیک و از پایین به بالا اتخاذ شوند.

ما به عنوان یک سازمان انقلابی، به اهمیت دموکراسی مستقیم در روابط داخلی و میان سازمانی اعتقاد داریم. اعضای سازمان بدون استثنا از آزادی بیان و نظارت بر تصمیمات برخوردار هستند. شفافیت و پاسخگویی از اصول اساسی در کار ما است.

هدف ما تقویت و توسعه مبارزات مردمی است و به دنبال ایجاد فضایی برای تبادل نظر، آموزش، و تقویت همبستگی در میان طبقات تحت ستم هستیم.

ما برای ارتقاء آگاهی سیاسی و نظری اعضای خود، به آموزش مستمر تأکید داریم. حفاظت از تجربیات تاریخی و فعلی مبارزات انقلابی و نیز به اشتراک گذاری این تجربیات با نسل های جدید، از وظایف اصلی ماست. ما بر این باوریم که فرهنگ انقلابی و هنری بخشی جدایی ناپذیر از جنبش ماست. ما به ترویج ارزش های انسانی و عدالت اجتماعی می پردازیم و از طریق هنر و فرهنگ، ایده های خود را به مخاطبان بیشتری منتقل می کنیم.

رفتار ما بر مبنای احترام و حاکمیت جمعی شکل می گیرد. ما در طی مبارزات مشترک با یکدیگر همکاری می کنیم و از تجربیات همدیگر می آموزیم. و در این فرآیند به آموزش و پرورش انقلابیون جدید می پردازیم و منابع را بین یکدیگر به اشتراک می گذاریم.

ما به دنبال جهانی عاری از ستم و تبعیض هستیم و در راستای آزادی بشریت و حفظ محیط زیست از هیچ تلاشی دریغ نخواهیم کرد. وقتی قدرت در دستان مردم باشد، می توانیم جهانی عاری از ستم و تبعیض بسازیم. ما معماران این آینده هستیم.

تغییر شرایط رقت بار و سخت زندگی در افغانستان و مبارزه با فاشیسم مذهبی و قبیله ای نیازمند عمل انقلابی هماهنگ، متفکرانه و پایدار است.

در شرایط کنونی افغانستان، به ویژه با توجه به ستم های شدید فاشیسم مذهبی و قبیله ای و وضعیت رقت بار زندگی مردم، یک قیام سرتاسری به عنوان یک ضرورت اجتناب ناپذیر مطرح می شود. این قیام باید بر پایه همبستگی توده های میلیونی و مشارکت فعال تمامی اقشار به حاشیه رانده شده جامعه، کارگران، زنان و جوانان، شکل گیرد. ایجاد یک نظم عادلانه اجتماعی مبتنی بر دموکراسی مستقیم و شوراهای مردمی می تواند راهی برای تشکیل یک شیوه عادلانه اجتماعی و فراگیر باشد.

حرکت های اجتماعی، حمایت از همه مردم چه در شهرها و چه در مناطق روستایی ضروری است. این بسیج تنها با برچیدن بی عدالتی ها و ستم ها و با هدف الغای نظام فاسد و ستمگر، ایجاد آزادی، برابری و حقوق بشر، تأمین حقوق زنان، ایجاد نظمی مبتنی بر شفافیت، پاسخگویی و احترام به حقوق شهروندان میسر خواهد بود.

قیام سرتاسری مردم افغانستان و ایجاد نظم عادلانه اجتماعی بر اساس دموکراسی مستقیم و شوراهای مردمی نه تنها راهی برای توانمندسازی و رسیدن به یک جامعه عادلانه، شفاف و دموکراتیک فراهم می آورد، بلکه می تواند به عنوان الگویی برای کشورهای دیگر در حال مبارزه با ستم و بی عدالتی عمل کند و نشان دهد که با همبستگی، اراده و اقدام های جمعی، قادر به تغییر شرایط و ساختن آینده ای روشنتر خواهیم بود.

هدف انقلاب ساختار یک جامعه جدید در قشر جامعه قدیم است. چارچوب انقلاب در جریان مبارزه با سلسله مراتب در جامعه قدیم ایجاد می شود. همیشه یک رابطه ارگانیک بین آنچه که هست و آنچه که باید باشد وجود دارد. ارگان های خود مدیریتی، مجامع یا شوراهای مردمی جنگ طبقاتی را علیه نهادهای جامعه قدیم براه می اندازند. مبارزه با سلسله مراتب یک اصل انقلابی است و استفاده از سازمان های غیر سلسله مراتبی برای راه انداختن جنگ طبقاتی، موجد آگاهی های جدیدی می شود. کارگران از قبل به داشتن چنین سازمانی عادت می کنند. در این مرحله اولویت های ما را اهداف ما تعیین می کنند. بنابر این مبارزه با همان اصولی سازماندهی می شود که جامعه آینده در آن متصور است

سازمان های متشکل از جناح های چپ نخبگان معمولاً سلسله مراتبی هستند. آنها سلسله مراتبی میاندیشند و سلسله مراتبی برنامه ریزی می کنند. آنها کوشش می کنند تا شورش های مردم عادی را محدود به اعمال و دستاوردهائی کنند که تحت نظارت خودشان و به منفعت خودشان است. اینکار آشکارا با اهداف انقلاب اجتماعی، جامعه ای مبتنی بر مجامع مردمی که در آن مردم عادی نظارت بر زندگی خود را در دست دارند، در تضاد است. برای مبارزه با این مواضع و تمایلات ما تلاش می کنیم تا

شوراهای مردمی را تا حد امکان تقویت کنیم، حتی اگر ایدیولوژی های دیگری در آنها از محبوبیت بیشتری برخوردار باشند. در ابتدا این احتمال وجود دارد که اکثر شرکت کنندگان به نوعی ایدیولوژی اقتدارگرایی، تمرکز گرایی و رفورمیستی اعتقاد داشته باشند و ما در اقلیت باشیم. اما ضمن دفاع از مجامع، می توانیم تلاش بخرج دهیم تا فلسفه خود را در آنها گسترش دهیم و شرکت کنندگان را رادیکال کنیم. اما ما باید با هرگونه تلاش برای تابع ساختن مجامع به یک حزب یا سازمان سیاسی، یا ساختن قدرت به نفع یکی مخالفت کنیم. به این معنی هر گروهی که بخواهد از مجامع برای تثبیت خود به عنوان یک طبقه حاکمه جدید استفاده کند، باید با آن مخالفت ورزید. ما ایده های خود را چه قبل از انقلاب و چه در طول انقلاب تبلیغ می کنیم، تا با خلق یک آگاهی توده ای، تلاش های برای به کجراه کشانیدن و تخریب انقلاب و احیای استبداد و دیکتاتوری را نقش بر آب ساخته باشد. با سرنگونی نظم قدیم، برتری نژادی، قومی و مردسالاری از میان می رود. در قلمرو اقتصادی این به معنای تشکیل شوراهای محل کار و سلب مالکیت مستقیم وسایل تولید توسط کارگران است.

سیستم جدید به گروه های مختلف اجازه میدهد تا تولید را بدون تکیه بر بازار یا برنامه ریزی مرکزی هماهنگ کنند، این اساساً یک اقتصاد غیر متمرکز است، یک اقتصاد خود سازنده. که در ادامه مسیر به مجموعه ای فراتر از آن منتهی می شود، مجموعه ای که در آن اقتصاد «از هر کدام به اندازه توانایی و به هرکدام به قدر نیاز» سازماندهی می شود. مشارکت در همه این ها کاملاً داوطلبانه است، هرکس نمی خواهد در یک جامعه روستایی یا محل یا کارگری و مجامع آنها شرکت کند، نباید ناگزیر از آن ساخته شود. در اینجا دیگر اجبار فزینی و اقتصادی ناپود شده است. کسی که نمی خواهد در یکی از این گروه ها شرکت کند، باید به اندازه کافی به وسایل تولید (به طور مثال یک قطعه زمین) دسترسی داشته باشد تا بتواند از خود حمایت کند، اما بیشتر از آن نمی تواند به تنهایی از آن استفاده کند. عدم انجام اینکار عملاً آنها را ناگزیر از پیوستن به جمع میکند. آنها حتی می توانند ساختارهای

اجتماعی منحصر به خود و دیگری را تشکیل دهند، مشروط بر اینکه این ساختارها کاملاً داوطلبانه بوده و به کسی ظلم نکنند. ایجاد یک نظم عادلانه اجتماعی بر پایه دموکراسی مستقیم و شوراهای مردمی، ایجاد تغییرات عمیق در جامعه افغانستان و سایر جوامع مشابه میتواند به ظهور وضعیت‌های جدید و بهبود شرایط عمومی منجر شود. این تحولات به نوبه خود، راه را برای ظهور سوسیالیسم آزادخواه هموار می‌کند.

در نتیجه قیام، قدرت از نهادهای مرکزی و فاسد منتقل می‌شود و به دست مردم و شوراهای محلی قرار می‌گیرد. این شوراها قادر خواهند بود تا به طور مستقیم در تصمیم‌گیری‌های اقتصادی، اجتماعی، و سیاسی مشارکت کنند. این دموکراسی مستقیم، زمینه‌ساز یک جامعه عادلانه و برابر خواهد بود.

زنده باد رهایی

زنده باد همبستگی

دموکراسی مستقیم، جایگزینی برای دولت

دولت دیموکراتیک یک تناقض است. دولت هیچ وقت مشارکتی نیست، بلکه سیستم حکومتی است که در آن برخی افراد حکومت می‌کنند و برخی دیگر حکومت می‌شوند. این نهادها بر بنای قدرت و روابط سلسله‌مراتبی تشکیل شده است، طوری که در آن افراد معدودی، منتخب یا غیرمنتخب به جای کل جامعه، تصمیمات الزام‌آور و سنگینی می‌گیرند و سپس آن تصمیمات را یا به گونه مستقیم و یا با تهدید و خشونت به اجرا می‌گذارند.

اما برای یک اداره فاقد دولت، مجامع و شوراهای دیموکراتیک مستقیمی پیشنهاد می‌شود که نمایندگان آن همه قابل فراخوان هستند. یعنی تعداد بیشتری از مردم در آن با یکدیگر وارد گفتگو، مذاکره و سازش می‌شوند. به عنوان مثال، به جای انتخاب وکلا و سناتوران، مجالس محله‌ای با حدود ۲۰۰ تا ۴۰۰ نفر مستقیماً در مورد مسائل مختلفی که برای جامعه اهمیت دارد بحث و گفتگو می‌کنند.

گروه‌های محلی ممکن است نمایندگان موظف خود را با آرای خاصی در مورد هر موضوع به شورای مردمی بفرستند و عین طرزالعمل را برای مجامع و شوراهای نوایح، مجامع و شوراهای منطقوی و یک مجمع یا شورای جهانی انجام دهند. به این ترتیب هرگاه هر یک از آن چهار سطح مجامع دموکراتیک مستقیم شامل ۳۰۰ نفر بودند، شما می‌توانید یک خودگردانی دموکراتیک مستقیم با ۱/۸ میلیارد نفر داشته باشید. البته این فقط یک مثال نظری است و در عمل می‌تواند اشکال و مقادیر عددی متفاوتی داشته باشد. اما در هر حال این اشکال دموکراتیک مستقیم دیگری را که برای جمعیت جهانی تصمیم می‌گیرند حذف می‌کند و در عوض شامل تصمیم‌گیری مشارکتی دیموکراتیک و مستقیم همه مردم روی کره زمین میشود.

اما این بدان معنا نیست که ما مخالف سازمان‌های اداری هستیم که وظیفه توسعه تحقیقات علمی یا هماهنگی مراقبت‌های بهداشتی یا آموزش جمعیت را دارند. اما این سیستم به طور کل نفوذ نخبگانی که بر چنین نمایندگی‌ها و نهادها تسلط دارند و آنها را دستکاری می‌کنند، حذف می‌کند. در عوض، نهاد‌های جدیدی پدید خواهند آمد که از پایین به بالا از طریق مجامع و شوراهای نمایندگان متعهد پاسخگو خواهند بود و همه به طور داوطلبانه متشکل از افراد فعال در ساحه خود خواهند بود.

و اما نظم اقتصادی بر کدام منوال خواهد بود؟

این سیستم در محتوا ضد سرمایه‌داری است، و از لحاظ فکری معتقد بر آنست که طبقه کارگر گسترده و متشکل باید به نظم سرمایه‌داری پایان دهد و آن را با نظم اقتصادی جایگزین کند که به نفع همگان باشد. یعنی ایجاد یک جامعه بدون دولت و طبقه، جایی که در آن زمین، ماشین‌آلات، ساختمان‌ها، منابع، ابزارها، زیربناها/ مکان‌هایی که به وسیله آنها و در آنها فعالیت‌های اقتصادی صورت می‌گیرند، از پایین به بالا، از طریق مجامع دموکراتیک مستقیم کارگران و توسط نمایندگانی که در نقش‌های متفاوت هماهنگ‌کنندگان ظاهر می‌شوند و کارشان مشابه به نحوه عملکرد مجامع اجتماعی است، نظارت می‌شوند. در این حال احتمالاً تخصصی بودن از اهمیت فراوان برخوردار است، اما

وظایف شغلی عادلانه تر تقسیم می شوند، تا زمان کار کاهش یابند و شرایط کار بهبودی حاصل کند و کارهای نامطلوب یا اینکه کاملاً حذف شوند یا تا حدی توسط همه به اشتراک گذاشته شوند. محل کار توسط کسانی هدایت می شود که کار را با مسئولیت پذیری در قبال جوامع محلی خود و فدریشن های جوامع نوایح، منطقوی و جهانی انجام میدهند.

قاعده عمومی «از هرکدام برحسب توانایی، به هرکدام برحسب نیاز» به این معناست که انتظار می رود هر کدام برحسب توانایی خود در هر ظرفیتی که هست مشارکت کند. در این صورت افراد می توانند تمام نیازهای خود و بسیاری از خواسته های خود را بر بنای برابری طلبی برآورده سازند.

اقتصاد مشارکتی از پایین به بالا، برخلاف برخی از نمونه های تاریخی از بالا به پایین، تنوع تولید کالاها و خدمات را برای رفع نیازها و خواسته های مختلف افراد تشویق می کند. و در اینحال به همه افراد این فرصت را میدهد تا مهارت ها و توانایی های خود را با توجه به ظرفیت ها، استعدادها و خواسته های خود توسعه دهند تا به رضایت بخشترین شکل ممکن به جامعه کمک کنند. اما از همه بطور مساویانه انتظار نمی یروود برای جامعه کار کنند، بازنشستگان، کودکان در سن مدرسه، والدین و کسانی که مشکلات سلامتی ناتوانی دارند، از اجرای مشاغل تولیدی و سخت معاف هستند. اما از افراد مجرد که از لحاظ توانایی برای اجرای خدمات عامه در مقایسه با والدین یا افراد دارای توانایی های محدود، امکانات بیشتری دارند، انتظار برده می شود، کار بیشتری انجام دهند. اما باید به خاطر داشت که این مشارکت مورد انتظار به معنای غرامت نیست. بلکه همه نیازها و خواسته ها به شیوه ای برابری طلبانه برآورده می شوند و در آن هیچگونه ضرری متوجه انانی نیست که نیازهای بیشتری دارند، به طور مثال مانند نیازهای بهداشتی یا نیازهای فرزندانانشان.

محو ستم اجتماعی

فراتر از سیاست و اقتصاد، هنوز هم نابرابری های گسترده و مناسبات قدرت مسلط وجود دارد که بر جهان ما تأثیر می گذارد. نظامها و فرهنگ های برتری نژادی، تعصبات مذهبی،

مردسالاری، تعصب علیه همجنس گرایی، بیگانه هراسی، و بسیاری دیگر از اشکال سرکوب هنوز بر جهان ما مسلط اند. تخریب این نهادها، نظام ها و عناصر سرکوبگر فرهنگ ها در اولویت قرار دارد. این نظام ها باید نابود شوند و با روابط برابری خواهانه ای جایگزین آنها شوند که احترام، رهایی، همبستگی، تنوع و خودمختاری را در جوامع مختلف در اولویت قرار بدهند و به مردم این اجازه را بدهند تا به شیوه ای که خودشان انتخاب می کنند آزاد و انسان کامل باشند، البته تا زمانی که این آزادی باعث سلب آزادی دیگران نشود.

لیکن در مورد پولیس و سرفقارهای اجتماعی و جنایات چگونه باید واکنش نشان داد؟

اکثریت رفتارها و جنایات ضد اجتماعی ناشی از نابرابری های ساختاری نظام سرمایه داری و سایر نظام های ستم اجتماعی-اقتصادی است. یکی دیگر از عوامل عمده در سو رفتار اجتماعی و ارتکاب به جرایم ناشی از عدم یا کسر خدمات بهداشتی روانی است. در یک جامعه سوسیالیستی اکثریت انگیزه و علل جنایت حذف می شود. با این وجود بقایای رفتارهای ضد اجتماعی، خشونت آمیز و ظالمانه همچنان ادامه خواهد داشت. سوسیالیزم آزادیخواه از آزادی برخی برای استثمار، سرکوب یا آسیب رساندن به دیگران حمایت نمی کند - این مانند سرمایه داری رقابت قدری ها نیست که برای همه آزاد باشد. در عوض، هدف نظم جدید اساساً از بین بردن روابط سلطه گرانه و ظالمانه قدرت است. اینکار به یک نهاد تخصصی مانند پولیس یا قدرت سرکوبگری بیش از حد در دست افراد معدودی ارتباط نمی گیرد، چیزی که منجر به فساد، سواستفاده با تسلط سلسله مراتبی می شود. در عوض، گشتی های اجتماعی سازمان یافته، گسترده و دوار و شبکه های واکنش سریع - با حس همبستگی اجتماعی، آشنایی و با روحیه همسایه داری - برای دفاع از افراد و اجتماع در برابر اقدامات ارتجاعی، ضد اجتماعی کار می کنند. طوری که گروه های «ترانسفارماتیف جستس پراسسز» که در میان انواع فرهنگ های بومی امریکای شمالی به وجود آمده اند، به طور قابل توجهی این کار را انجام میدهند.

فدرالیسم چیست؟

فدرالیسم قبل از هر چیز نفی ملت و دولت است و این مفهومی است که کمون پاریس به آن بخشید. برای فدرالیسم، نه ملت، نه وحدت ملی یا سرزمینی وجود دارد. یعنی فقط تجمعی از کمیون های فدرال بوده و در نتیجه هیچ وقعی به سوال ناسیونالیسم یا قلمرو نمی گذارد.

به همان معیار که در فدرالیسم هیچ کشوری وجود ندارد، هیچ قدرت مرکزی دیگری برتر از گروه هائی متشکل از مردم و تحمیل اقتدار دولتی بر مردم نیز وجود ندارد: فقط نیروی جمعی ناشی از اتحاد گروه هاست که برای حفظ فدرال و تضمین سلامتی فدرال بر مبنای قراردادهای صنفی عمل میکند، قراردادی که به طور آزادانه توسط هر یک از طرفین منعقد شده است.

در این نظم دولت ملی یا دولت متمرکز به مفهوم حقیقی وجود ندارد. فقط اتحاد زنان و مردانی وجود دارد که همه از استقلال کامل بهره مند هستند. در فدرالیسم به مفهوم بالایی، اتحادیه ها (جوامع) در حالی که کاملاً خودمختار هستند، بدون اینکه هیچ یک از آزادی های خود را قربان کرده باشند، خود را جبراً و عملاً در همبستگی احساس می کنند. به بیان بهتر، برای تضمین بهتر آزادی خود، خود را با قراردادهای اتحادیه ای متحد می کنند، قراردادهائی که در آنها همه چیزهائی که با منافع مشترک آنها مربوط می شود، تصریح کرده اند: خدمات عمومی بزرگ، مبادله محصولات، ضمانت حقوق فردی و کمک متقابل در صورت بروز هرگونه تجاوز بر هستی شان و دفاع جمعی.

این درک خاص ما از مفهوم فدرالیسم است که در واقع به معنای واگذاری اکثر یا تمامی صلاحیت های دولتی به واحدهای محلی است.

محدود ساختن فدرالیسم به حوزه های سیاسی، یک افتراء محض است. این شیوه به تمرکز و اقتدار می انجامد، به پدیده ویرانساز اقلیت و اکثریت دامن می زند و در عوض اتحاد بین گروه ها، افتراق و جدایی را بمیان می آورد و حتی به تجزیه یک واحد از قبل متحد می انجامد. از اینجا محدوده های سیاسی مجزا از یکدیگر، یا بهتر بگوئیم، لقمه های کوچکتر برای بلعیدن آسانتر ایجاد شده اند. نسخه که سرمایه داری جهانی بلاوقفه برای مردمان تحت فرمان خود می پیچد.

برخی ها کشور سوئیس را چون نمونه ای تمام و کمال فدرالیسم مثال میدهند. اما این یک مثال واقعینانه نیست، اگرچه کانتون های سوئیس حائز توانایی های خاصی برای اداره امور خود هستند. اما از قول گیوم، «آنها به عنوان فردیت های متمایز و حاکمیت مطلق بر خود» شناخته نمی شوند. در عوض آنها انکساری از یک کل به نام ملت سوئیس هستند. خودمختاری کانتونها قانوناً توسط قانون اساسی فدرال محدود شده است، که خود یک تحمیل بوده و قرارداد آزادانه نیست. کانتونهای سوئسی هیچ حق جدایی ندارند، بنابراین این فدرالیسم یک فدرالیسم «فقط در حرف» است.

ایالات متحده امریکا نیز در حالی که هنوز یک دولت برده دار بود، خویشتن را فدایشن اعلام کرد. این به جز یک تعبیر نادرست از فدرالیسم نمی تواند چیز دیگری باشد. در واقع فدرالیسم جمهوری خواه ایالات متحده بیشتر به معنای واگذاری عملیات سرکوبگر دولت به نخبگانی در سطح محلی بود. از آنجا که اساسیترین عملکرد دولت، حمایت از نهادهای مالکیت خصوصی و تبعیت مردم (کارگران) از سرمایه داران است، هر زمان مردم دست به اعتصابات غیر مجاز می زنند، این پولیس ایالتی است که به جای پولیس فدرال برای آزار و اذیت و حمله به آنها وارد عمل می شود، البته با حفظ این واقعیت که، هرگاه اوضاع واقعاً از کنترل خارج شود، نیروهای فدرال همیشه آزاد از وارد شدن در آن معرکه هستند. تاثیرات جانبی اینکار درست شبیه حالت معمول یک سیستم متمرکز است که به شکل گیری اقتدارگرایی کمک می کند، و آن فدرالیسم نیست.



باید به خاطر داشت که اصل تعیین کننده فدرالیسم، وحدت ملی یا حاکمیت ارضی نیست، بلکه منافع متقابل جوانب ائتلاف است. به بیان دیگر، فدراسیون ها به مسائل ملی گرایي و سرزمینی توجهی ندارند. پس از پایان قدرت مرکزی (دولت)، دیگر هیچ قدرتی وجود نخواهد داشت که اقتدار خود را بر فدراسیون ها تحمیل کند. تنها چیزی که باقی می ماند، «نیروی جمعی» است. البته با حفظ اینکه این مفهوم کمتر شناخته شده و ضرورت به تحقیق بیشتر دارد.

به طور خلاصه فدرالیسم در مفهوم اصلی آن حیاتی ترین مؤلفه برای انسجام است، این مؤلفه مالکیت خصوصی و دولت را لغو می کند. درحالی که جامعه قدیم بر اساس نیازهای سیاست، خود را با تقسیم بندی ملت ها سازماندهی می کند، جامعه جدید با توجه به نیازهای تولید، خود را توسط فدراسیون های گروه های صنعتی سازمان میدهد، به جای قدرت های سیاسی، نیروهای اقتصادی را قرار میدهد، به جای اشراف، روستاییان، دهقانان یا سرمایه داران و کارگران، بخش های خاص زراعتی، تولیدی و تجارتی را قرار میدهد، به جای سپاه و ارتش، انجمن های صنعتی را ایجاد می کند، به جای پولیس، گروه های گشتی داوطلب را ایجاد و به جای تمرکز سیاسی، تمرکز اقتصادی را قرار میدهد. این فدرالیسم در مفهوم اصلی آن است.

گزیده هائی از عصر انارشیسم

بازگشت طالبان به قدرت و چگونگی رویارویی

مقاومت و مبارزات زنان معترض افغانستان

متأسفانه طالبان به قدرت بازگشته اند، و زنان افغانستان از حقوق اجتماعی، حق کار، حق مشارکت و تصمیم گیری در امور اجتماعی و سیاسی، حقوق تحصیلی، حقوق بهداشتی، حق یک زندگی آزاد انسانی چون عشق، ازدواج و حق طلاق محروم شده اند که از نکات اساسی حیاتی حق هر انسانی بشمار می رود. پس از بازگشت طالبان چه دولت ها و چه جامعه معترض جهانی شاهد مقاومت و مبارزات زنان افغانستان در داخل کشور و همچنین اعتراضات زنان معترض در اقصی نقاط جهان بوده اند و به روشنی دیده ایم که دولت های مدعی دموکراسی فقط تا به حال تماشاگر بوده اند؛ و البته جامعه جهانی نهادهای حقوق بشری پشتیبانی اعتراضی خود را کم و بیش اعلام کرده اند.

آنچه پس از بازگشت طالبان مشاهده کرده ایم زنان مقاوم افغانستان جسورانه با شرکت در تظاهرات اعتراضی خیابانی نشان دادند که مخالف حضور و احکام قوانین طالبانی هستند چنانچه بسیاری از آنها دستگیر شده اند به زندان رفته اند، سر به نیست شده اند و همچنان مقاومت و مبارزات را ادامه داده اند. اما شرط نخست در هر مبارزه ای این است که باید دشمن را شناخت. دشمن کیست و چه پشتیبانانی دارد، چه قدرتی دارد و بر چه اساسی قوانینش را به زور اعمال می کند؟ پاسخ دادن به این پرسش بسیار آسان است. دشمن، طالبان نام دارد و پشتیبانانش دولت های همفکر مرتجعی هستند که از او حمایت می کنند یا دیگر دولت هائی که از برای منافع اقتصادی با او تعامل می کنند. بنابراین مبارزات زنان معترض مستقل و جدا از نهادهائی که وابسته به این دولت یا آن دولت باشد قطعاً باید صورت بگیرد تا بتواند توجه و حمایت جامعه

جهانی مترقی را بخود جلب کند. منظور از جامعه جهانی مترقی چیست و چه کمکی به زنان معترض افغانستان می‌توانند بکنند؟

بسیاری از نیروهای مترقی مردمی گروه‌های فعال خصوصاً در زمینه حقوق زنان از زنان افغان میتوانند حمایت و کمک کنند. سازمان‌های فعال در زمینه حقوق زنان، وجود دارد که از حقوق زنان افغانستان حمایت می‌کنند و تلاش میکنند تا توجه جهانی را به مسائل زنان در افغانستان جلب کند. البته بسیار مهم است که تفاوت بین سازمان‌های زنان دولتی و سازمان‌های غیردولتی و تشکلات زنان مردمی محلی را باید دانست و در این زمینه آگاهی و شناخت و ارتباط بدست آورد. همچنین رسانه‌ها و روزنامه‌نگاران مستقل مترقی غیردولتی و یا سازمانی با پوشش اخبار مستقل و انتقادی از محرومیت و وضعیت زنان در افغانستان، می‌توانند کمک بسیار مهمی در فشار بین‌المللی بیاورند - افراد و یا تشکلات و گروه‌های مستقل غیردولتی، حزبی و سازمانی چون فعالین مستقل فرهنگی، نویسندگان، شاعران و هنرمندان همچنین در زمینه موزیک نقاشی و یا در تشکلات کانون‌های نویسندگان، انجمن‌های فرهنگی مستقل با نوشتن مقالات و انتشار اطلاعات در برانگیختن حساسیت عمومی، و تأثیرگذاری در فضای بین‌المللی، می‌توانند در حمایت از حقوق زنان افغان موثر باشند. دادن هر چه بیشتر آگاهی از این طریق به جوامع بین‌المللی هم در مورد عملکردهای ضد انسانی طالبان و هم در مورد مواضع مبارزاتی زنان افغان بسیار موثر است.

فعالین سیاسی اجتماعی در سطح بین‌الملل با شرکت در تظاهرات و پشتیبانی و شرکت در تحصن‌های زنان معترض افغانستان در سطح جهانی می‌توانند به آنها یاری برسانند.

بر همگان روشن است که طالبان بر اساس احکام اسلامی می‌خواهند قوانین خود را وضع و اجرا و جامعه را کنترل کنند و بر مبنای همان قوانین زنان را از حقوق اولیه انسانی‌شان محروم می‌کنند. احکام و قوانین طالبان که مشخصاً در باره زنان است کدامند؟

احکامی که به محدودیت‌های زنان در امور تحصیلی مرتبط است. احکامی که برای پوشش زن محدودیت می‌آفریند و آزادی فردی را از زنان سلب میکند (حجاب).

احکامی که شامل حقوق مالکیت و سهم ارث نابرابر بین زنان و مردان را شامل می‌شود. احکامی که بر اساس تعدد زوجات به مردان حق چهار همسر را میدهد و حق طلاق برای زنان محدود است.

احکامی که محدودیت برای حضانت مادران برای کودکان را در بر می‌گیرد.

احکامی که در آن قیمیت فرزندان زنان به پدر و پدر بزرگ و جد پدری می‌رسد.

احکامی که حق انتخاب را در ازدواج برای زنان بدون اجازه پدر یا جد پدری آزاد نمی‌گذارد.

و احکامی را که محدودیت و ممنوعیت بر مشاغل، بطور مثال و مشخص در قبال شغل قضاوت توسط زنان را وضع می‌کند، میتوان برشمرد.

در دهه‌های گذشته برخی از زنان مسلمان در کشورهای اسلامی تحت عنوان فمینیسم اسلامی تلاش در جهت قرائت ملایمتری از احکام اسلامی کردند ولی از آنجاییکه قوانین اسلامی اصلاح پذیر نیستند، هیچ تغییری در قوانین و تأثیر مثبتی در زندگی زنان حاصل نشد.

آنچه که جنبش زنان مستقل افغانستان را متمایز می‌کند، استقلال آنهاست که چشمگیر است.

زنده باد مقاومت و مبارزات زنان افغانستان!

گدایان؛ انارشیستهای بی همه چیز!

عبدالله سلاحي



زمانی که دزدی راه تان را می گیرد، پیشتر از رسیدن به یک راه فرار، این ساختار عصبی شما است که تصمیم به ترسیدن می گیرد. سلاحی که دزد به طرف شما گرفته، در قدم نخست، ابزاری برای ترساندن است نه آسیب زدن؛ دزد خواهان برانگیختن ترس در شما است. همچنان است زمانی که گدایی راه تان را گرفته و با حرف های تأثر برانگیز خود سعی می کند رحم شما را برانگیزد. دزد، روی نقطه های دست می گذارد که شما را به فکر خودتان می اندازد؛ به سلامتی بدنتان که مورد خطر سلاح دست او قرار گرفته است اما؛ گدا، این کار را نمی کند؛ او شما را به فکر خودش می اندازد. گدا با نشان دادن وضع بد زندگیش و شاید دستی که قطع شده، از شما توجه تان را می خواهد. تنها راهی که می توانید از او بگذرید؛ پرداخت پول به او است. با دادن پول نشان می دهید که او را دیده اید. ترس یک گدا از دیده نشدن است اما؛ دزد می ترسد که او را ببینند برای همین به یکبارگی و مخفیانه سر راه تان سبز میشود. آشکارگی کار گدایان، آنان را عادی ساخته و وضعیت شان را در حد امری بدیهی قرار داده است؛ این ترس نگفته آنان است. از هیچ گدایی نمی توانید چنین چیزی را بشنوید؛ زیرا آنان را باید ببینید؛ اگر درست نگاه کنید، خواهید فهمید که دلیل رنگارنگی شیوه گدایی شان فقط برای جلب توجه و دیده شدن از سوی شما است. سازماندهی کار، یکی از ویژگی های آن است و

گدایان، کارگرانی هستند که با شیوه های مختلفی دست به اجرای آن می زنند. یکی از انواع گدایی، خواباندن کودکی نیمه برهنه در کنار پیاده رو است. به نظر تان چرا این کار را می کنند؟ پاسخ تان را با تأثیری که از دیدن چنین صحنه های می گیرید پیدا می کنید؛ کودک برهنه و خفته در پیاده رو رحم شما را برمی انگیزد و وادارتان می کند تا به خاطر دفع این احساس زجرآور، پول بپردازید. شاید احساس کنید با اینهمه چپش عمدی، در برابر یک نمایش قرار دارید اما؛ این احساس، احساس اشتباهی نیست. شاید بعضی از گدایان، برای کاری که می کنند، به اندازه یک هنرمند، ظرافت به خرج بدهند. نکته های که هدف آنان؛ جلب توجه را برجسته می کند، همین امر است: سازماندهی نقشی که به عهده می گیرند؛ چونان یک نمایشنامه نویس! با اینهمه، در اکثر شیوه های گدایی، آنکه مورد توجه قرار می گیرد، خود گدا است. گدا شاعلی است که با استفاده از تن؛ آن آخرین دارایی آدمی، دست به کاسبی می زند؛ گدا، از هر کارگری، کارگرتر است. کارگر، انسانی است که با گذاشتن وقت خود برای به انجام رساندن یک عمل-عملی که نفع بیشتر را کسی دیگر به دست می آورد- و با استهلاک تنش، مزد به دست می آورد. کارگر تنفروش است؛ تنش را در بدل پولی که به دست می آورد در اختیار کاری می گذارد که کسی خواهان انجام آن شده است. گدا، یک مرحله پایینتر است؛ او خریداری برای تنش ندارد یا حتا تنی که برای کاری به درد بخورد؛ بنابراین، با عواطف انسان ها سروکار پیدا می کند و با ترتیب یک نمایش کاری، پا به عرصه هنر می گذارد. در کشورهایی که هنر برای مردم ارزش بیشتر و بیننده دارد، هنرهای خیابانی نیز رشد یافته است. هنرمندانی که در خیابان ها، هنرنمایی می کنند، هم به دلیل نزدیکی هدف شان به نمایش و هم به خاطر دریافت پول، گدا به شمار می آیند. یکی از شیوه های گدایی در شهرهای ما، بازی کردن نقش مهاجر است؛ در مزارشریف، اکثر آدم ها به چهارباغ روضه می روند. روزهایی که تازه سمت شمال افغانستان نآرام شده بود، خیلی از بیجا شدگان از ولایت های همجوار بلخ به مزارشریف می آمدند. تقریباً همه مان به دیدن مهاجران در اطراف شهر و خیمه های شان عادت کرده بودیم. شاید خودمان چندان واقف به این عادت نبودیم که یکسری از بی

بضاعت ها، آن را فهمیده بودند؛ بهتر از همه، فهمیده بودند که به آنان توجه نمی کنیم. آنان، با به عهده گرفتن نقش مهاجران آمده از ولایت ها و رد مرز شدگان از ایران، به جمع شیکپوش و وقت گذران نشسته در چهارباغ وارد شده، از سرگذشت تلخ شان قصه می کردند و اینگونه برای خود کاسبی راه انداخته بودند. نقشی که بازی می کردند؛ هنرمندانه بود. پول ناچیزی می گرفتند اما؛ هر باری که اجرا می کردند، بیشتر به پختگی می رسیدند. گدایان، هرگز دست به خشونت نمی زنند؛ خشونت موجود در جامعه را به نمایش می گذارند؛ اما دزدان، هر چه سازماندهی بهتری داشته باشند، بیشتر شبیه به حکومت ها و سازمان های استخباراتی می شوند. دزدان، هرچه بیشتر برنامه ریزی کنند، خشونت بیشتری تولید کرده و بیشتر دست به اعمال قدرت می زنند. دزدان، به دنبال سرمایه اندوزی اند اما؛ گدایان، خرمگسهای اند که خواب را از ما ربوده، وجدان مان را بیدار می کنند؛ ما را به فکر می اندازند و در جایگاهی ما را قرار میدهند که نابرابری را با تمام جوه آن می توانیم ببینیم. گدایان، با گرفتن راه، رحم ما را بر می انگیزند و دزدان ترس مان را؛ پس از پرداختن پول به گدا، آرامش می یابیم اما؛ همینکه از دزد نجات پیدا کنیم، خشمگین می شویم. با اینکه هر دو پیشه، وقتی به وجود می آید که در جامعه، کاری برای کارگران نباشد. با آنهم تفاوت ها و شباهت های ظریفی بین این دو نتیجه وجود دارد که می تواند در صورت دیده شدن، مسیری را که طی خواهد شد، به خوبی به نشان بدهد. مبارزه حکومت ها با دزدان است؛ اما نه به خاطر خطری که مردم را تهدید می کند بل به خطری است که آنان خود از سوی دزدان تهدید می شوند. جنگ هر حکومتی با دزدان است، مثل هر سازمان تبهکاری دیگر که سعی می کند قلمروهای قدرت خودش را مشخص کرده و با هر اخلاگری در افت. بی توجهی حکومت ها به فقر روزافزون و شمار گدایان؛ یعنی ندیدن آنان؛ آنانی که برای بهتر ساختن وضع خود باید، ابتدا سر راه ما را بگیرند تا ما به رحم بیاییم و کاری برای شان انجام بدهیم. دست هر گدایی به سمت ما؛ یعنی مرحله هائی که باید از آن عبور کنند تا به پل های بالاتر برسند و توانایی ایستادن به پله آخری را بیابند. این عمل، در صورتی که پس از رسیدن به پله بعدی، عقب ماندگان خودش را تنها نگذارد، یک

عمل ضد حکومتی خواهد بود. عمل می گویم؛ زیرا بر کردن دست یک گدا، یک عمل است و دگرگونی زندگی او نیز به همین عمل بستگی دارد. اگر این عمل، مثل گدایی، سازماندهی شده باشد و از روی یک نیاز به باوری واقعی- مالکیت دزدی است، شکل گرفته باشد، قلمرو زدایی خواهد کرد؛ قلمرو حکومت ها و قدرتمندان را خواهد شکست. گدایی و دیدن آن، یک مبارزه است؛ مبارزهای با همه چیز از سوی کسی که دیگر هیچ چیزی برایش باقی نمانده است؛ حتی تندی که در ازای کار به فروش بگذارد. از دید چنین آدمی آن چه تو داری، از آن تو نیست؛ مال مشترکی است که باید به او هم برسد؛ حتی دین ها این را انکار نکرده اند؛ هر دینی فرمایش هائی به پیروانش دارد که می گوید بخشی از مال شما مربوط به دیگران است. پس به این معنی است که نتوانسته اند بپذیرند، واقعاً آن چه در دست ما است، کاملاً از آن ما باشد.

روایت یک پناهجوی افغانستان: «فرار از مرگ در کام مرگ»



این داستان را یک فاجعه می دانم و هرگز تصور چنین روزی را نداشتم. آخرین پرواز هائی بود که از میدان هوائی کابل به سمت کشورهای دیگر انجام می شد و زمان خیلی کم بود. بالاخره خودم را به آنجا رساندم، اما آن انتحاری، آن قتل عامی که جان صدها انسانی که برای فرار از دست طالبان در آنجا جمع شده بودند همه چیز را به یک باره برای من و دیگر انسانهایی که برای رهایی آنجا جمع شده بودند تغییر داد. بسیاری آنجا آزاد شدند؛ چون مردند. بعد از انتحاری که پیش میدان هوایی کابل شد دیگر هیچ راهی

برای خروج نمانده بود. می خواستیم خود را پاکستان برساییم تا از طریق جدولی که اسم ما در آن بود خود را به کشور سوم برساییم. به ما گفته بودند که خود را به ایران یا پاکستان برسایید و بیشتر تاکید روی پاکستان بود! روزی که به سرحد پاکستان رسیدیم، سرحد بسته بود و باید یک هفته صبر می کردیم. من آنجا نتوانستم تصمیم درستی بگیرم، عجله کردم و با سه نفر دیگر به طرف ایران حرکت کردیم و این یکی از بزرگترین اشتباهات زندگی من بود. وقتی شب می خواستیم از دیواری خود را به داخل خاک ایران بیاندازیم، همه جا سکوت بود ولی یک ترس خفیفی به دلم نشست بود که علتش را نمی دانستم. وقتی از دیوار خود را پایین انداختیم باید از کانال آبی که در برابر ما قرار داشت و داخلش پر از سیم خاردار بود می گذشتیم و در کانال بعدی منتظر مابقی مسافری می ماندیم. من از سیم های خاردار کانال اول خبر نداشتم و با سرعت به داخل آن رفتم و در بین سیم های خاردار گیر افتادم، پای راستم و یکی از دست هایم زخمی شدند. خودم را با کمک چند مسافر نجات دادم و بدون هیچ توفقی به طرف کانال دوم رفتم. وقتی همه مسافران می رسیدند؛ (تقریباً ۱۳۰ تا ۱۵۰ نفر بودیم) از بُرجک نگهداری باید خیلی آهسته می گذشتیم. بعدش از کانال آهسته بیرون شده و از آنجا با تمام توان باید به طرف تک درختی که تقریباً یک ساعت از آنجا دور بود حرکت میکردیم. در آنجا اشخاصی ما را تحویل می گرفتند. هنوز از میان دوتا برجک گذشته بودیم نشده بودیم که از دو طرف پولیس با صدای بلند "ایست!" میگفت. کاملاً شوکه شده بودیم. آنها از دوطرف به سمت ما می آمدند. ما فرار کردیم و آنها به دنبال ما؛ وقتی دیدند که نمی توانند ما را بگیرند، شروع به گلوله باری کردند. گلوله ها را مستقیم به طرف ما شلیک می کردند. من شاهد گلوله خوردن دو نفر از مسافری بودم که به زمین افتادند و ما توانایی ایستادن و یا کمک کردن به آنها را نداشتیم. ما حتی به پشت سر هم نمی توانستیم ببینیم. دیگر هیچ توانی برای من نمانده بود و از شدت تشنگی داشتم هلاک میشدم. زمین آنجا کلا ریگزار بود. وقتی از تپه های ریگی میخواستی بالا بروی باید با چهار دست و پا میرفتی و به خاطر همین تپه های ریگی، خیلی ها را پلیس سرحدی دستگیر می کرد. هرچقدر سرعت می گرفتیم، باز هم می لغزیدیم

و می افتادیم با هر بدبختی که بود خودم را به پیش درخت رساندم. و وقتی به آن رسیدم، همانجا بیهوش شدم. دو نفر از رفیق هایم، هرکاری می کردند نمی توانستند من را به هوش بیاورند. از شدت تشنگی توان بلند شدن نداشتم. در نهایت، ما توسط اشخاصی به منطق های به اسم لوتک منتقل شدیم.

ادامه این داستان در طول این ۴۰ یا ۴۵ سال برای همه معلوم است و کسانی که این متن را می خوانند، می دانند که بعد از آن چه اتفاقاتی می افتد. آن زمان که ما به صورت قاچاق وارد ایران شدیم، هیچ سفارتی در افغانستان وجود نداشت که بخواهیم ویزه بگیریم و باید برای نجات جان خود از این مسیر وارد ایران می شدیم. ما پناهجویانی هستیم که برای نجات جان خود و خانواده های خود مجبور به این سفر میشویم. بخاطر نداشتن امنیت جانی و همچنان ظلمی که طالب هر روزه دارد بالای میلیون ها انسان افغان آشکارا انجام میدهد. این قضیه شلیک کردن و با گلوله زدن از چندین سال پیش رواج داشته و تا به حال تعداد کشته ها و زخمی ها باید به هزارها رسیده باشد؛ ولی اینکه ۲۶۰ انسان را در یک حمله به قتل برسانند هرگز اتفاق نیفتاده بود. تنها چیزی که در این جهان مفت و رایگان هست جان انسان است و فرقی نمی کند که از چه جامعه ای و کشوری است.

باید این را همواره به یاد داشت و به یاد آورد: دولت ها، قدرت ها، سرمایه داری، فاشیست ها و امثالهم تماماً در یک جناح هستند و دست شان به خون میلیون ها انسان در جهان آغشته است. و هرگز این لکه های خونین از دامان سفیدشان پاک نمی شود/ نخواهد شد.

بقولی:

خون ناحق دست از دامان قاتل برنداشت

دیده باشی لکهای دامن قصاب را...

ایده هائی برای برپایی یک جنبش

سرتاسری زنان در افغانستان

در بررسی چگونگی تبدیل شدن اعتراضات مردم یک جامعه به یک جنبش اعتراضی بر علیه دولت ها یا نهادها و قدرت های حاکمه، می شود اظهار نمود:

آن هنگام که اعتراضات مردمی به نهادهای قدرت، برخاسته از نیازهای جمعی حداکثری جامعه باشد و همچنین دارای پایگاه و بدنه اجتماعی قوی باشد به یک جنبش مبدل میشوند. بطور قطع در آن نقطه که اعتراضات به یک حرکت گسترده تر و سازمان یافته تبدیل و افراد بصورت جمعی با اهداف مشترک، تحت نام مشترک، در شکل یک گروه اجتماعی یا سیاسی اعتراضات خود را اعلام عمومی نمایند و در روندی که سازماندهی، مدیریت، استمرار و پایداری نقش اساسی را ایفا کند اعتراضات به عنوان یک جنبش در عرصه اجتماعی و سیاسی سر بر می آورد.

معارض در طول فعالیت های مبارزاتی در راه رسیدن به هدف است که آنان را متحد و جنبش را به راه میاندازد و همچنین نقش رسانه ها و شبکه های اجتماعی در انتقال اعتراضات مردمی که منجر به گسترش بیشتر اعتراضات می شود بسیار یاری دهنده است.

در این مطلب تمرکز بر بیان این است که چگونه زنان معترض افغانستان قادرند، اعتراضات خود را به یک جنبش توده ای مبدل کنند و اپوزیسیونی قوی در مقابل طالبان شوند.

نکات کلیدی شامل سازماندهی، داشتن طرح و هدف روشن و برنامه ریزی، خود مدیریتی زنان، همبستگی و اتحاد و استقلال زنان معترض افغانستان میباشد.

در این راستا ضروریست خود سازماندهی زنان معترض از طریق تشکل هائی صورت بگیرد که اولویت کار شان تمرکز ویژه بر مسائل، مشکلات و خواست های زنان باشد. با یک مدیریت مستقل ایجاد شده در جهت تحقق حقوق همه زنان جامعه بدون توجه به تعلقات قومی، مذهبی عمل کند.

مورد دیگری که اهمیت دارد نقش مهم تبادل تجربیات در مبارزات و برقراری ارتباط با دیگر جنبش های زنان در دیگر نقاط جهان است. استفاده از تجربیات یکدیگر می تواند به تقویت جنبش زنان در افغانستان کمک نماید. نقش آموزش و اطلاع رسانی در مورد حقوق زنان و موارد نقض این حقوق، می تواند زنان معترض در افغانستان را آگاهتر و پایه های اعتراضات را نیز بیشتر تقویت کند.

پرسش اینجاست که چگونه اعتراضات زنان در جغرافیای افغانستان و هم خارج از مرزهای آن به یک جنبش سرتاسری مبدل و سازماندهی می شود؟

در ابتدا باید از یک حرکت سازمان یافته شده سخن گفت که مشخصاً به نیازها و حقوق زنان تمرکز داشته و مبارزه با تبعیض جنسیتی در حله نخست مبارزاتیش قرار بگیرد.



اگر جنبش های مطالباتی و صنفی از حمایت دیگر جنبش های اجتماعی نیز بهره مند شوند امکان مبدل شدن به جنبش های اجتماعی عظیم را دارند و این جنبش های اجتماعی که از آن به عنوان جنبش توده ای نام برده میشود، بنوبه خود، پتانسیلی را فراهم می کنند که در نقش اپوزیسیون جدی علیه دولت ها در آیند. بی تردید خواسته ها و ایده های مشترک مبتنی بر اراده انسان های

زنان معترض افغانستان، زمانی می توانند اعتراضات خود را به یک جنبش سرتاسری زنان تبدیل کنند که سازماندهی و تشکلات و همبستگی خود را بدون تمرکز بر علایق قومی و مذهبی پایه گذاشته و برعکس، مبارزات خود را علیه قدرت پدرسالاری و مردسالاری معطوف کنند.

تمرکز بر حس مشترک هویت طلبی زنان به جای تمرکز بر ملیت ها، می تواند امکان به یکدیگر نزدیکتر شدن را بدهد و تمرکز به شناخت مشکلات مشترک و چالش های مشترکی که همه زنان افغانستان با آن مواجه هستند، موجب تقویت در ارتباط و همدلی شان می شود.

اعتراضات زنان معترض و تبدیل آن به یک جنبش زنان نیازمند تشکل، تعهد، همبستگی، و استمرار در فعالیت های اجتماعی و سیاسی است. از اینرو سازماندهی خود مدیریتی در الویت قرار می گیرد.

گروه های مطالعاتی در زمینه حقوق زنان می توانند زنان را در چگونگی مقابله و مبارزه بر علیه اقتدار پدر سالاری مردسالاری تقویت کرده و قوی سازد و اطلاعات لازم را درباره حقوق و تاریخچه مبارزات جهانی زنان ارائه بدهد و این اطلاعات می تواند در توانا شدن زنان برای مشارکت در اعتراضات و فعالیت های سیاسی بیش از اندازه مؤثر باشد.

این گروه ها محیطی فعال و زنده در تبادل نظر و تجربیات هستند و این امکان را برای زنان معترض فراهم می کند تا از همدیگر یاد بگیرند، تجربیات شخصی شان را به اشتراک بگذارند و شبکه سازی برقرار کنند.

زنان معترض در گروه های مطالعاتی با افکار نو و مترقی و دیدگاه های مدرن درباره مسائل جنسیتی، و ساختارهای قدرت از نظر اجتماعی سیاسی فرهنگی، آگاه شده و ارتقا فکری خواهند داشت.

در واقع برقراری ارتباط گروهی با افرادی که با افکار و مشکلات مشابه هستند و حمایت از همدیگر در گروه، اعتماد به

نفس زنان را بی تردید افزایش می دهد و آنان را برای شرکت در فعالیت های اجتماعی و اعتراضات تشویق می کند.

قطعاً گروه های مطالعاتی نه فقط بر افزایش آگاهی اثرگذار هستند، بلکه نقش مهمی در کنشگری اجتماعی و فرهنگی دارند، و در بالا بردن اعتماد به نفس زنان معترض بسیار تأثیرگذار می باشند.

استفاده از رسانه های بین المللی برای جلب توجه به اعتراضات زنان در ارتباط با قوانین زن ستیز اسلامی و حمایت مردمی از آنان می تواند به تقویت جنبش زنان کمک کند.

در جمع بندی، مواردی که در این مقاله مطرح شده است قطعاً می تواند به موفقیت جنبش زنان در افغانستان یاری برساند:

- داشتن هدف و برنامه روشن
- خودسازماندهی و مدیریت جمعی
- آگاهی و آموزش، «گروه های مطالعاتی»
- استقلال و همچنین همبستگی در تشکلات فرا گروهی، فراقومی، فرا مذهبی
- استفاده از رسانه های بین المللی
- حمایت بین المللی مردمی به ویژه تشکلات غیر دولتی زنان
- رعایت نکات امنیتی که در مقاله ای دیگر مفصلاً به آن می پردازیم

جبهه مردم، الزامات، فرآیندها

پیوسته به گذشته

بخش دوم

به طور خلاصه، کمون پاریس به عنوان یکی از تجربیات مهم و تأثیرگذار در جنبش های انقلابی جهان، ابتکارات و ایده های آن موجب الهام بخشی و تأثیرگذاری قابل توجه بر انقلابات جهان شده است.

بنابراین دیده می شود که ایجاد یک «جبهه مردم» متشکل از گروه های مختلف زحمتکشان با افکار و باورهای گوناگون همیشه قبل از تشکیل یک حزب مقتدر و واحد انقلابی دست چپی صورت گرفته است. تجربه نشان داده در برخی کشورها وقتی انقلاب های سیاسی اتفاق افتاده اند، جبهات مردم متشکل از گروه های مختلف با افکار و باورهای گوناگون به عنوان نهادهائی مهم برای مبارزه در برابر نظام های حاکم شکل گرفته و نقش حیاتی در پیروزی انقلاب داشته اند. به عبارت دیگر ایجاد یک جبهه متشکل از گروه های متعدد مردم با افکار و باورهای گوناگون میتواند به تقویت و توسعه یک حزب انقلابی دست چپی کمک کند.

طوری که گفته شد در انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه، جبهه خلق متشکل از کارگران، کشاورزان و سربازان به عنوان نیروی انقلابی علیه حکومت تزاری شکل گرفت.

در انقلاب کیوبا در سال ۱۹۵۹، جبهه مردم متشکل از جوانان، کارگران، فرهنگیان و سربازان نقش اساسی در پیروزی فیدل کاسترو بر رژیم دیکتاتوری باتیستا داشت.

در انقلاب ویتنام ۱۹۴۵، جبهه مردم از گروه های مختلف مردم ایجاد شد که در انقلاب مردمی علیه استعمار فرانسه نقش اساسی داشت.

در انقلاب کوریا در دهه ۱۹۴۰، جبهه مردم در مبارزات مقاومتی علیه استعمار جاپان نقش به سزایی ایفا کرد.

در انقلاب فرهنگی چین ۱۹۶۰، جبهات مردم متشکل از فرهنگیان، کارگران، دانشجویان و کشاورزان نقش مهمی در حمایت از حزب کمونیست چین داشتند.

از اینجا اهمیت تشکیل «جبهه مردم» را می توان چنین خلاصه نمود:

۱ - توسعه ارتباطات و همکاری: ایجاد یک جبهه مردمی باعث توسعه ارتباطات و همکاری بین گروه های مختلف می شود و این ارتباطات می تواند پایه ای برای ایجاد یک حزب قوی و انقلابی باشد.

۲ - تنوع افکار و ایده ها: گروه های مختلف با افکار و باورهای متنوع می توانند ایده ها و راهکارهای جدید و بکری را ارائه کنند که می تواند به توسعه و قدرت یک حزب انقلابی کمک کند.

۳ - نیروی هوشمند و تخصصی: گروه های مختلف ممکن است دارای تخصص و دانش در زمینه های مختلف باشند و این تنوع می تواند به توسعه نیروی تخصصی حزب کمک کند.

۴ - نفوذ گسترده تر: با ایجاد یک جبهه مردم با افکار و باورهای گوناگون، حزب انقلابی می تواند به نفوذ گسترده تری در جامعه دست یابد و حمایت بیشتری برای اجرای اهداف خود بدست آورد.

به طور کلی، ابتدا جبهات مردمی از گروه های مختلف با ایدئولوژی های متنوع تشکیل شده و سپس این جبهات می توانند پس از کسب تجارب و تلاش های مشترک، تبدیل به احزاب سیاسی چپ گردند. البته به این نکته باید توجه داشت که این روند شکل گیری نهادهای سیاسی چپ در کشورهای مختلف به توجیه و شرایط محلی و تاریخی هر کشور برمی گردد.

در روسیه قبل از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷، جبهات مردمی و گروه های مختلف مبارزی تشکیل شده بودند، اما مفاهیم مشابه به نام «جبهه مردم» که معمولاً برای واحدهای مبارزاتی با نظام حاکم استفاده می شود، در آن زمان بسیار رایج نبود و گروه ها، فعالان سیاسی و انقلابیون در روسیه با نام ها و تشکیلات مختلفی به

فعالیت می پرداختند. به عنوان مثال، بولشویک ها به عنوان یکی از نهادهای مبارزاتی انقلابی به شمار می رفتند که در نهایت نقش مهمی در انقلاب اکتوبر داشتند.

در حالی که ایجاد «جبهه مردم» نقش پایه ای دارد، اما حضور یک حزب سیاسی چپی در فرایند انقلاب نیز می تواند نقش مهمی داشته باشد. این احزاب می توانند به عنوان کانون های سازماندهی مردم، ارائه برنامه ها و استراتژی ها، آموزگار و آگاهی بخش به مردم در فعالیت های انقلابی شرکت کنند. همچنین، احزاب سیاسی می توانند به عنوان نهادهای نظارتی و سازندگی در فرایند پسا انقلابی نقش ایفا کنند و از بقای مفاهیم و اهداف انقلابی اطمینان حاصل کنند و از آنجا خود بسوی انحلال کلی رهسپار شوند.

آیا ممکن است یک گروه کوچک به طور مثال صد هزار نفری به تشکیل یک جبهه مردمی متشکل از میلیون ها نفر موفق شود؟

در پاسخ به این سؤال می توان گفت:

در برخی موارد شاید یک گروه کوچک از انگیزه های قوی، منظم و هماهنگ، مانند یک گروه صد هزار نفری توانایی جذب و انسجام میلیون ها نفر از توده های جامعه را داشته باشند و به تشکیل یک جبهه مردمی پر قدرت و تأثیرگذار بپردازند. چنین موفقیتی معمولاً از عوامل زیر ناشی می شود.

۱ - **ایدیولوژی قوی:** گروه باید دارای یک ایدیولوژی محور و جاذب باشد. این ایدیولوژی حتمی باید توانایی جذب افراد بیشتر را داشته باشد و توده ها را به خود معطوف کند.

۲ - **سازماندهی و هماهنگی:** این گروه باید برنامه ریزی دقیق و موثری برای فعالیت های خود داشته باشد و توانایی هماهنگی و تعامل با هزاران نفر از افراد را داشته باشد.

۳ - **حمایت و استقبال مردم:** برخورداری از حمایت و استقبال گسترده مردم از ایدیولوژی و اهداف گروه، بسیار مهم است.

از آن جهت، اگر یک گروه کوچک موفق شود با این عناصر بالا کار کند، امکان پرورش و گسترش به یک جبهه مردمی بزرگ و پر قدرت وجود دارد.

اما یک انقلاب اساساً و بدون شک توسط مردم انجام می شود، این یک قانون عام است. زیرا قدرت اصلی برای تحولات اجتماعی و سیاسی از جمعیت و توده های مردمی منشا می گیرد. مردم، به عنوان اعضای اصلی جامعه، توانایی تعیین سرنوشت و راهبردهای اجتماعی و سیاسی خود را دارند و می توانند با فعالیت ها و حضور کنشگرانه به ایجاد تحولات انقلابی بپردازند.

بنابراین، انقلاب بیشتر به کار و همکاری بین مردم و احزاب بر می گردد. در این صورت مردم و احزاب سیاسی چپی باید در کنار یکدیگر حرکت کنند و با همکاری و تعامل در جهت تعیین سرنوشت جامعه و تحقق اهداف انقلابی گام بردارند. اما از آنجا جامعه دیگر به تنهایی در مسیر پویایی گام بر میدارد، این تعامل و همکاری بین احزاب و مردم دائمی و همیشگی نیست.

پس از جنگ جهانی دوم، اکثر کشورهای اروپای مرکزی و شرقی توسط ائتلاف هائی بین چندین حزب سیاسی مختلف اداره می شدند که داوطلبانه همکاری با یکدیگر را انتخاب کردند. در زمانی که کشورهای بلوک شرق به دولت های به اصطلاح مارکسیستی-لنینیستی تبدیل شدند، احزاب غیرکمونیست آن اعضای را که حاضر به انجام خواسته های کمونیست ها نبودند بیرون راندند و توسط همسفران تصرف شدند. در نتیجه جبهه به ابزاری در دست کمونیستها تبدیل شده بود. احزاب غیر کمونیستی موظف بودند «نقش رهبری» حزب کمونیست را به عنوان شرط ادامه حیات خود بپذیرند.

به عنوان مثال، آلمان شرقی توسط یک «جبهه ملی» متشکل از همه احزاب و جنبش های داخل پارلمان (حزب اتحاد سوسیالیست آلمان، حزب لیبرال، حزب کشاورزان، جنبش جوانان، فدراسیون اتحادیه های کارگری و غیره) اداره میشد.

تشکیل یک حزب، یا سازمان سیاسی می تواند به مردم یک ساختار سازمانی منظم و قوی بدهد که بتوانند برای تغییرات اجتماعی و انقلابی فعالیت کنند. سازمان های سیاسی اغلب دارای برنامه ها و سیاست های واضحی برای تغییرات اجتماعی هستند که اعضا و فعالان آن برای دستیابی به این اهداف فعالیت می کنند.

از طرف دیگر، جبهه مردم گروه های مختلف و نهادها را به صورت گسترده تر و بدون محدودیت های ساختاری تحت یک پرچم مشترک یکپارچه می کند.

ممکن است یک جبهه مردمی دارای یک خط مشی سیاسی باشد و مانند یک سازمان سیاسی نقش رهبری در انقلاب اجتماعی به عهده بگیرد. از آنجا که جبهات سیاسی معمولاً به عنوان یک اتحاد یا تحالفی از گروه ها، احزاب یا نهادها با مواضع و اهداف مشترک تشکیل می شوند، می توانند دارای یک خط مشی سیاسی مشترک باشند و برای تغییرات اجتماعی و سیاسی تلاش کنند.

به بیان دیگر، به عنوان نهادی نیرومند با تأثیر متمرکز، جبهه مردمی می تواند نقش رهبری در انقلاب اجتماعی و سیاسی داشته باشد. این نوع جبهات معمولاً با داشتن استقلالیت مالی، ساختاری منظم و توانایی مذاکره با سایر گروه ها و تفکرات سیاسی، می توانند در رهبری حرکات انقلابی و تحولی در جامعه به عنوان اصلیت نقش تعیین کننده داشته باشند.

از آنجا که انشعابات در صفوف چپ، عدم اتحاد بین آنها و سایر اقتشار زحمتکش، راه قدرت را برای فاشیسم هموار می کند. تنها اتحاد کارگران و زحمتکشان و تشکیل جبهه مردم پیروزی انقلاب را تضمین می کند. به بیان دیگر وحدت چپ در تحت شعار دفاع از صلح و دموکراسی در برابر فاشیسم اسلامی و متحدان بین المللی آن دراز مدت راه را برای پیروزی توده های تحت ستم هموار می کند.

جبهه مردم به طبقه کارگر کمک می کند تا از انزوای سیاسی که بورژوازی عمداً آن را به سوی آن سوق میدهد، اجتناب کند. مساعدترین شرایط را برای طبقه کارگر ایجاد می کند تا نقش تاریخی خود را به انجام برساند، مبارزه مردم خود را علیه سرمایه داران بزرگ و زمینداران بزرگ رهبری کند تا در انقلاب ناتمام دموکراتیک و در همه جنبش های مرتبط به آن پیشتاز باشند. به این ترتیب مبارزه طبقاتی بین استثمار شوندهگان و استثمارگران پایگاه رفیع تر و دامنه ای گسترده تر دریافت می کند.

مارکس و انگلس در مانیفیست حزب کمونیست متذکر شدند:

«کمونیست ها برای رسیدن به نزدیکترین هدف ها و منافع طبقه کارگر مبارزه می کنند ولی در عین حال در جریان جنبش کنونی از آینده نهضت نیز مدافعه می نمایند. در فرانسه کمونیست ها، در مبارزه با محافظه کاران و بورژوازی رادیکال به حزب سوسیالیست دموکرات گرویده اند، بدون آنکه از حفظ حق انتقاد نسبت به جملات و توهماتی که از زمان انقلاب سنت شده است، صرف نظر کنند... خلاصه کمونیست ها همه جا از هر جنبش انقلابی بر ضد نظام اجتماعی و سیاسی موجود، پشتیبانی می کنند. آنها در تمام این جنبش ها مسأله مربوط به مالکیت را، بدون وابستگی به این که شکلی کم یا بیش رشد یافته بخود گرفته باشد، به عنوان مسأله اساسی جنبش تلقی می کنند. سرانجام، کمونیست ها همه جا برای نیل به اتحاد و توافق احزاب دمکراتیک همه کشورها می کوشند».

قابل یادآوری است، همانطور که هفتمین کنگره انترناسیونال کمونیستی صریحاً تشکیل جبهه مردم را در کشورهای مختلف وابسته به ویژگی های تاریخی اجتماعی و سیاسی هر کشور و وضعیت مشخص موجود در آن میدانست، تقلید غیرانتقادی و انتقال مکانیکی روش ها و اشکال جبهه مردم از کشوری به کشور دیگر، فقط می تواند شکل گیری، گسترش و تثبیت آن را پیچیده کند.

بنابراین آنهای که خواهان «سیاست ناب طبقه کارگر» هستند و اعلام می کنند که مبارزه مشترک طبقه کارگر و بخش های دمکراتیک طبقه متوسط، طبقات پایینی، دهقانان و روشنفکران علیه فاشیسم، عقب نشینی از موضع مبارزه طبقاتی است، در واقع به خط مشی جبهه مردم تهمت می بندند. ما باید با حوصله معنای طبقاتی خط مشی جبهه خلق را برای سوسیالیست های چپ صادق توضیح میدهم و به آنها کمک میکنیم تا از کوتاه فکری سیاسی خودشان که فقط می تواند به سود فاشیسم مذهبی و به طور کلی ارتجاع تمام شود صرف نظر کنند.

در حال حاضر هیچ کشوری در جهان وجود ندارد که ایده جبهه مردم هر روز طرفداران بیشتری در میان همه کسانی که دموکراسی و آزادی را گرامی میدارند، در میان همه کسانی که از صلح در میان ملت ها حمایت می کنند، پیدا نکند. تلاش برای

تشکیل یک جبهه مردمی در همه کشورهایی که در آستانه یک رستاخیز ملی-دمکراتیک قرار دارند، در حال افزایش است.

اهمیت تاریخی، درستی و موقع شناسی سیاست یک جبهه مردمی را می توان در نگرش و موضعگیری دشمنان مردم، دشمنان دموکراسی و آتش افروزان جنگ ها و مرتجعان وابسته به امپریالیستها و جزم گرایان نسبت به این سیاست انقلابی دید.

بنابراین تا زمانی که گروه های پراکنده انقلابی به ابتکار ایجاد یک جبهه مردمی دست در دست هم ندهند، تا زمانی که طبقات تحت ستم، مردان و زنان مبارز و آزادیخواه به عنوان یک واحد راه پیمایی نکنند، تا زمانی که دهقانان، طبقات تحتانی و همه عناصر دموکراتیک شروع به فعالیت نکنند، طرح جبهه مردمی در برابر امپریالیسم و ایادی فاشیست مذهبی آن با سد غیر قابل عبوری مواجه است.

باید نیرویی را پدید آورد که بتواند در برابر فاشیسم مسلط مقاومت کند، از ادامه قدرت او در کشور جلوگیری کند و حکومت وحشیانه او را سرنگون کند.

وقایع هسپانیه در دهه ۱۹۳۰ مثال براننده ای قدرت عمل متحد پرولتاریا و جبهه مردم در مبارزه با فاشیسم بود. زیرا تا کنون بر همگان میرهن است که اگر اقدام متحدی بین کارگران انارشیست، سوسیالیست و کمونیست در هسپانیه حاصل نمی شد، اگر یک جبهه مبارزاتی گسترده از مردم هسپانیه - از کمونیستها تا جمهوری خواهان چپ - وجود نداشت. جنرال های فاشیست مدت ها قبل از آن دیکتاتوری خود را تشکیل داده بودند. آنها انتقام خونینی را از کارگران و سائر زحمتکشان و از همه عناصر دموکراتیک در سراسر قلمرو هسپانیه می گرفتند.

فرقه گرایان، افراطی های چپ سنگ انداز، آنها به درستی می دانند که راهی را که تا کنون برگزیده اند، از متن یک نامه، یا روزنامه و محفل دوستانه فراتر نرفته است، با این حال اصرار می کنند به کار توده ای و آموزش های روشنگرانه برای «پرولتاریا» می پردازند. آنها از افشاگری خودداری می کنند تا مبادا فاشیستها به اصطلاح مانع عملیات آنها شوند. شعارهای آنان یا اینکه کاملاً

ترسی مبین تن پروری، انفعال و جین از مبارزه واقعی است.

آنها به این مسئله که اگر دموکراسی از حمایت طبقه کارگر و توده های وسیع زحمتکش برخوردار نشود، ناگزیر زیر ضربات تهاجم فاشیست ها نابود خواهد شد کمتر اهمیت میدهند.

آنها این را که سیاست عقب نشینی در برابر فاشیسم مسلط مذهبی و قومی آسیاب فاشیسم را پررنگ می کند. برای ما بیشتر ویرانی می آورد نمی دانند.

فاشیسم مذهبی/ قومی هر آن از این عدم اتحاد در صفوف مردم استفاده می کند. بنابراین در قدم اول به جلب اعتماد توده ها، طبقه کارگر و دیگر زحمتکشان ضروری ست. رژیم وقتی می تواند مردم را غافلگیر کند، وقتی می تواند افشار عقب مانده سیاسی مردم را فریب دهد و به سلطه دوام دهد که از پراگندگی در صفوف مردم اطمینان حاصل کند. اما در جایی که یک جبهه مردمی محکم و همبستگی عمل بین توده های تحت ستم وجود دارد برقراری ادامه فاشیسم بر مردمی که آماده دفاع از آزادی و استقلال خود هستند غیرممکن خواهد بود.

ما اغلب این استدلال بزدلانه را توسط افرادی که با تغییرات اوضاع موضع نوسانی دارند مبنی بر اینکه تأسیس جبهه مردم تنها به افزایش تهاجم رژیم منجر می شود، می شنویم. این که به ما گوشزد می کنند، اقدامات مسلحانه رژیم را تسریع می بخشد. از اینجا به این نتیجه می رسند که اگر می خواهید از وحشیگری های رژیم دوری گزیده و مصئون بمانید از «جبهه مردم» صرف نظر کنید، نخست باید حزب ساخت، فرآیندی که از حدود پنجاه سال به این سو در وقفه ها سرگرمی آنها را تشکیل می داد. این موضع در واقع از موضع آنهایی که قبلاً نام گرفتیم تفاوت ندارد. اما در استدلال این گروه به طور نسبی نوعی صداقت وجود دارد. صداقتی که بدون شک ریشه در تلقینات پاسیفیزم و سکتاریسم قبیلوی دارد. اما هیچ چیز نمی تواند برای مردم کشور گمراه کننده و مضرتر از پیروی از خرد گوسفندی هردو گروه بدبخت باشد. این به معنای اخلاقی پوچ، احمقانه و ناپاک است: «ما به کار ایدیولوژیک و روشنگری ادامه می دهیم» و این اخلاق هولناک دقیقاً پس از تجاوز بیرحمانه سوسیال امپریالیسم شوروی و

امپریالیسم امریکا و متحدانش در بین آنها بیشتر تحکیم یافت. این تأثیری است که استعمار بر روان توده ها باقی می گذارد.

در آلمان و اتریش، همانطور که می دانیم، رهبران سوسیال دموکراسی و اتحادیه های کارگری مطلقاً از انجام هرگونه اقدام مشترک با جبهه مردم خودداری کردند، بهانه آنها این بود که جبهه متحد با حزب کمونیست، افشار متوسط را از خود بیگانه می کند. طبقه کارگر موقعیت و تهاجم فاشیسم را تقویت می کند، در تهاجم عمومی آن شتاب می کند و این به پیروزی فاشیست ها و نابودی دموکراسی می انجامد. در واقع در نتیجه چنین یک سیاست بود که مردم آلمان و اتریش متحمل شکست های سنگین و به دنبال آن وحشت ها و بلاهای بیشماری شدند.

اما جبهه مردم در فرانسه راه را در برابر فاشیسم بست. در اسپانیه برای ماه ها مردم در تحت پرچم جبهه مردم قهرمانانه از آزادی و استقلال خود دفاع کردند. در این مبارزه اگر طبقه کارگر اسپانیه می توانست وحدت استوار جبهه مردم را تا انتها حفظ کند، شانس پیروزی او بود. کارگران اسپانیه می توانستند اختلافات شکل گرفته تاریخی بین کمونیست ها و سوسیالیستها را تابع کنند. انارشویست ها، برای منافع بیشتر مردم، برای سرکوب شورش فاشیستی، با قاطعیت بیشتری در برابر تلاش ها برای برداشتن جهش های خطرناک در مراحل اجتناب ناپذیر انقلاب که توسط فرقه گرایان کوتاه بین، خیالپردازان سبک اندیش و تحریک کنندگان تروتسکیست حمایت میشد مقاومت کردند.

بنابراین سیاست آنها سیاستی ست که تحت هر شرایطی برای طبقه کارگر، برای دموکراسی و صلح کشنده است. برعکس، جانور فاشیست را باید پوزه بند زد. باید با مشت سازمانی افته قدرتمند جبهه مردم با آن مقابله کرد. برای جلوگیری از گزیدن آن باید او را پوزه آهنی زد. برای ایجاد صلح واقعی و حفظ آن باید به یکبارگی و برای همیشه به آن پایان داده شود.

البته این بدان معنا نیست که ما باید طعمه تحریکات رژیم شویم. رژیم فاشیستی که در عین استفاده از همه ابزارها و امکانات به دنبال فریب توده های مردم است. آنها شاید این تصور را در بین

توده ها ایجاد کنند که نیروهای شامل جبهه مردم قدرت پسندان دولتخواهی مانند خود آنها هستند.

جبهه انقلابی مردم عملاً این توطئه را نقش بر آب می کند. جبهه انقلابی مردم می تواند و باید همه زحمتکشان، همه نیروهای دموکراتیک و ضد تروریسم مذهبی را به دور خود جمع کند. در مقطع کنونی، هنگامی که ما با تهاجم خشمگین فاشیسم مذهبی بر زندگی و سرنوشت مردم خود روبرو هستیم، تحویل شرایط در صدر وظایف همه نیروهای سیاسی عدالت پسند قرار دارد.

اصلاً این طور نیست که طرفداران دموکراسی، صلح و آزادی به طور کلی طرفدار مبارزه مسلحانه هستند، بلکه این امپریالیسم جهانی است که بر علیه نیروهای دموکراتیک کشورها اعلان جنگ داده و از بیشتر از چهار دهه به اینسو آن را در افغانستان شعله ور نگهداشته است. ویرانی و مرگ به بار آورده و مردم را وادار می کند که از خود دفاع کنند. زندگی، آزادی و استقلال آنها را فقط با در دست گرفتن اسلحه ممکن می سازد.

ما باید از دموکراسی و آزادی با هر وسیله ای، از جمله نیروی اسلحه، دفاع کنیم. اینها درس هائی است که همه کارگران و دیگر زحمتکشان، همه کسانی که نمی خواهند قربانی اسارت فاشیسم مذهبی و خشونت وحشیانه آن شوند، باید یاد بگیرند و به خوبی به خاطر بسپارند.

طالبان، ترکیبی از فاشیسم مذهبی - قبیلوی

و فراتر از آن!

یکی از محصولات جانبی استعمار، امپریالیسم فرهنگی است، جایی که ارزش ها، آداب و رسوم و شیوه های قدرت استعمار بر مردم مستعمره تحمیل می شود و اغلب منجر به فرسایش یا از دست دادن هویت فرهنگی آنها می شود.

فاشیسم و نازیسم قرن بیستم هر دو درگیر اشکال امپریالیسم فرهنگی بودند. آنها در سیمای امپریالیسم فرهنگی به اعمال تحمیل

ارزش ها، باورها و عملکردهای فرهنگی خود بر فرهنگ های دیگر اشاره داشتند و به دنبال تحمیل ایدئولوژی ها و ارزش های خود بر سایر ملل و مردم بودند. فاشیزم به طور خاص ریشه در ایده هویت ملی داشت و هدف آن امپریالیزم فرهنگی، یا تحمیل فرهنگ و زبان ایتالیایی بر سایر ملل بود.

به همین ترتیب، ایدئولوژی نازیسم بر اساس ایده برتری نژادی بنا یافته بود. نازیها به دنبال تحمیل این دیدگاه بر سایر مردمان بودند و کمپین نسل کشی عظیمی را علیه یهودیان و همچنین سایر گروه های به حاشیه رانده شده به راه انداختند.

در هر دو مورد، فاشیزم و نازیسم در واقع به دنبال گسترش ارزش ها و عملکردهای خود در فراتر از مرزهای ملی شان بودند و ایدئولوژی خود را به اشکال امپریالیزم فرهنگی به نمایش گذاشتند. هردو، ایدئولوژی های توتالیتری بودند که علیرغم داشتن برخی شباهت ها به طور مثال، وجود قدرت مرکزی بزرگ، ترویج مفهوم هویت ملی واحد، نظامیگری، ناسیونالیزم و گسترش قلمرو، تهدید جدی برای حقوق بشر، دموکراسی و آزادی به شمار می رفتند.

فاشیزم با اسلام بنیادگرا نیز شباهت های بسیار دارد. از جمله این شباهت ها وجود قدرت مرکزی بزرگ، نظامیگری، ناسیونالیزم و گسترش قلمرو در هردو است. ایتالیه فاشیست و آلمان نازی در واقع از نمونه های یک فاشیزم مذهبی بودند. طوری که فاشیزم در ایتالیه توسط کلیسای کاتولیک حمایت می شد و رژیم نازی در آلمان برای توجیه اعمال خود به شدت بر افسانه های مسیحی تکیه می کرد.

هم آلمان در زمان نازیسم و هم ایتالیه در زمان فاشیزم جوامع مردانه، یا به اصطلاح امروزی «مردسالار» بودند. زنان اغلب به حاشیه رانده شده، بودند. آنها از قدرت سیاسی و تصمیم گیری کنار گذاشته شده، نقش شان به وظایف سنتی خانگی و تولید مثل محدود می شد. هر دو تفکر فاشیزم و نازیسم بر یک سلسله مراتب سخت

مردسالارانه تأکید داشتند و ایده نقش های جنسیتی سنتی را ترویج و اهمیت اقتدار و سلطه مردان را تقویت می کردند. علاوه بر این، هر دو یک دولت قوی و نظامی را که اغلب به عنوان یک نهاد تحت سلطه مردان بود ترویج کردند. این خصوصیت و تمایل درگروه های افراطی اسلامی مانند داعش، بوکوحرام، القاعده و طالبان نیز دیده می شود.

ممنوعیت احزاب سیاسی بخشی از استراتژی نازیها برای حذف هرگونه مخالفت و ایجاد دیکتاتوری تک حزبی بود. بنابراین حزب نازی بلافاصله پس از به قدرت رسیدن فعالیت سایر احزاب سیاسی را ممنوع کرد. قانون «توانمند ساز» سال ۱۹۳۳ این اختیار را به دست نازیها داد که در فقدان تأیید رایشتاگ (پارلمان آلمان) قوانینی را تصویب کند و عملاً به دموکراسی در آلمان پایان دهد. به این ترتیب حزب نازی همه احزاب سیاسی را که تهدیدی در برابر عملیات او تلقی میشدند یا صاحبان ایدئولوژی های مخالف با نازیسم بودند، ممنوع کرد. این تصفیه حتی شامل حال حزب «خدمات مردمی سوسیال مسیحی» بود.

در آلمان تحت سلطه نازیها چیزی به عنوان آزادی مطبوعات وجود نداشت. رژیم نازی تمام رسانه ها از جمله روزنامه ها، مجلات، رادیو و فیلم را به شدت تحت کنترل داشت. دولت فعالانه هرگونه اطلاعات یا نظری را که با ایدئولوژی و تبلیغات حزب نازی همخوانی نداشت، سانسور یا ممنوع کرد.

در سال ۱۹۳۳، تنها چند ماه پس از به دست گرفتن قدرت، نازیها «قانون احیای خدمات عمومی حرفه ای» را تصویب کردند که بر اساس آن همه غیرآریایی ها از مشاغل خود در خدمات دولتی اخراج شدند. سپس «اتاق فرهنگ رایش» به ابتکار نازیها تأسیس شد که همه انجمن ها و اتحادیه های هنری حرفوی، از جمله انجمن های نویسندگان، روزنامه نگاران و فیلمسازان را کنترل می کرد. (در افغانستان تحت سلطه طالبان «وزارت امر بالمعروف، نهی عن المنکر» این مأموریت را به عهده دارد.)

نازیها با پولیس مخفی مانند گشتاپو که وظیفه شناسایی و از بین بردن دشمنان دولت را به عهده داشت یک سیستم نظارتی گسترده

برای کنترل جمعیت آلمان را ایجاد کردند. به طور کل در مقیاس بزرگ نازیها همه کسانی را که با ایدیولوژی آنها مخالفت می‌دورزیدند به طرق مختلف هدف قرار می‌دادند و دشمن دولت می‌دانستند. این رژیم علاوه بر سانسور، از خشونت و ارباب برای خاموش کردن صدای مخالفان نیز استفاده کرد. روزنامه نگارانی که جرات انتقاد از رژیم یا گزارش فعالیت‌های ضد نازی را داشتند، دستگیر و زندانی شدند. آنها هیچگونه اعتراض عمومی یا مخالفت با رژیم خود را مجاز نمی‌دانستند. خود را تنها حاکمان مشروع آلمان می‌دیدند و هیچ واکنش یا مخالفت عمومی را تحمل نمی‌کردند و برای این کار از ترکیبی از تبلیغات، رسانه‌های تحت نظارت دولت و نیروی پولیس استفاده می‌کردند.

طالبان هم در دوران حکومت قبلی خود بر افغانستان از سال ۱۹۹۶ تا ۲۰۰۱ اجازه وجود مطبوعات مستقل یا آزاد را ندادند و از خشونت و ارباب برای کنترل آنچه با مردم به اشتراک گذاشته می‌شد استفاده کردند. آنها تلویزیون و موسیقی را ممنوع کردند و فقط برنامه‌های مذهبی خاص را در رادیو مجاز دانستند. اگرچه در زمان بازگشت به قدرت علناً اعلام کردند که به رسانه‌ها اجازه فعالیت، احترام به آزادی بیان و آزادی مطبوعات را می‌دهند، اما شواهد زیادی از ضرب و شتم و بازداشت روزنامه نگاران به دلیل گزارش اعتراضات و نشر دیدگاه‌های انتقادی مردم وجود دارد. تا کنون چندین رسانه مستقل مورد تهدید، یورش و ضبط تجهیزات شان توسط طالبان قرار گرفته‌اند. بنابراین مدعیات طالبان در برابر آزادی رسانه‌ها نه تنها یاد آور وضعیت سال‌های ۱۹۹۶-۲۰۰۱ افغانستان است، بلکه گواهی است بر ماهیت فاشیستی آنها.

رویکرد خشونت‌آمیز طالبان در برخورد با معترضان اغلب وحشیانه و جنون‌آمیز است. آنها سابقه استفاده از زور و خشونت علیه هرکسی که مخالف ایدیولوژی آنها باشد را دارند. در دوران حکومت قبلی خود در افغانستان، مخالفان را با اعدام، شکنجه یا زندانی کردن سرکوب کردند و اینکار اکنون هم به شدت جریان دارد.

واکنش طالبان در برابر اعتراضات استفاده از زور و خشونت بیش از حد است. گزارش‌هایی حاکی است که طالبان از گلوله‌های واقعی و گاز اشک‌آور برای متفرق کردن جمعیت معترض استفاده می‌کنند. آنها برخی از معترضان را اختطاف، زندانی و حتی کشته‌اند.

رویکرد طالبان در برخورد با زنان معترض به طرز شرم‌آوری وحشیانه و ظالمانه است. این برخورد‌ها که بوی مذهب از آن متصاعد است از خُم یک کود قبیله‌ای خشن نیز رنگ می‌گیرد که بر سختی و خشونت و آن افزوده است.

آنها بر بنای تفسیر دقیقی از قوانین اسلامی نقش زنان را در جامعه محدود کرده‌اند، هزاران زن را از کار برکنار و همه را بالاجبار و برخلاف میل ناگزیر از پوشیدن برقع و حجاب و نقاب کرده‌اند. به این ترتیب اساسی‌ترین حقوق و آزادی‌های مدنی زنان را زیر پا گذاشته‌اند.

بر اساس گزارش‌های سازمان‌های حقوق بشری مانند عفو بین‌الملل و دیده بان حقوق بشر، طالبان در بازداشت‌های خودسرانه و قتل‌های غیرقانونی مخالفان سیاسی، فعالان حقوق بشر و دیگر افرادی که از نظر آنها تهدیدی برای حکومت آنهاست، دست می‌زنند. طبق گزارش‌ها این افراد حین بازداشت مورد شکنجه، بدرفتاری و سائر اشکال آزار و اذیت قرار می‌گیرند.

هم‌اکنون سازمان‌های مختلف این اوضاع را از نزدیک زیر نظر دارند و احتمالاً در هفته‌ها و ماه‌های آینده اطلاعات بیشتری درباره تعداد و شرایط زندانیان سیاسی منتشر خواهد شد.

نازیهای آلمان از مدارس به عنوان یک سکوی کلیدی برای اجرای تبلیغات و تلقینات خود استفاده می‌کردند. آنها معتقد بودند که آموزش در شکل دادن به افکار و باورهای جوانان آلمانی ضروری است و از مدارس برای ترویج ایدیولوژی خود و القای ارزش‌ها و باورهای حزب نازی در دانش‌آموزان استفاده می‌کردند.

محتوای کتاب های درسی و برنامه‌های درسی مدارس تحت کنترل آنها بود. نسخه های خودشان از تاریخ آلمان را جایگزین تاریخ و در بین جوانان آلمان تبلیغ کردند. آنها بنیادهای ویژه ای به نام «مؤسسات آموزش سیاسی ملی» را ایجاد کردند. این مؤسسات که در سال ۱۹۳۳ تأسیس شدند، برای آموزش نخبگان نازی طراحی شده بود و هدف آن تولید نسل جدیدی از رهبرانی بود که به ایدیولوژی حزب نازی و اهداف آن متعهد بودند. برنامه درسی این بنیادها شامل آموزش گسترده در مهارت های نظامی، نظریه نژادی، اصلاح نژاد و سایر تبلیغات نازیها بود. از شاگردان این مدارس انتظار می رفت که به اعضای وفادار حزب نازی تبدیل شوند. در افغانستان نیز گروه طالبان از مکاتب به عنوان بستری برای تلاش های تبلیغاتی و تلقین خود استفاده می کنند.

البته پس از سقوط نازیها از قدرت همه مؤسسات سیاسی ملی که یکی از اجزای اصلی دستگاه تبلیغاتی نازیها و با وحشت «هالوکاست» همراه بود لغو شدند، همچنین مدرسی که برای تداوم سلطه سیاسی خود استفاده ابزاری از آنها میکردند و دیگر اشتهایی برای ادامه آنها وجود نداشت. اما تأثیرات این مؤسسات بر جامعه برای مدت های طولانی حتی پس از پایان جنگ باقی و بحث برانگیز بودند.

مدارس طالبانی نیز که همه مدارس دینی اسلامی هستند، تا کنون نقش مهمی در پخش ایدیولوژی این گروه و تلاش های عضوگیری آنها داشته اند. طالبان از آنها برای ترویج تفسیری تندرو از اسلام و رادیکال کردن اذهان جوان به سمت دیدگاه های افراطی خود استفاده می کنند. در گذشته، طالبان از این مدارس به عنوان مراکز تبلیغاتی و مراکز جذب جنگجویان خود استفاده می کردند.

برآورد دقیق مدارس در افغانستان به دلیل فقدان داده های موثق و وضعیت پیچیده سیاسی کشور همیشه دشوار بوده است. اما پیداست که مدارس از حدود چهار دهه به اینسو نقش بسزایی در فضای آموزشی و مذهبی کشور دارند.

بر اساس گزارش دولت افغانستان تا سال ۲۰۱۹ بیش از ۹۰۰۰ مدرسه در سراسر کشور وجود داشت با این حال، اعتقاد بر این

است که مدارس ثبت نشده و غیررسمی بیشتری وجود دارند، به ویژه در مناطق دورافتاده و روستایی که فرصت های آموزشی در آنها محدود است. برخی برآوردها تعداد واقعی مدارس در افغانستان را ۲۰۰۰۰ یا بیشتر گفته اند و این رقم همیشه در حال افزایش است.

رژیم نازی سراسر درگیر فساد بود و مقامات حزبی و مقامات دولتی خود را از طریق رشوه ثروتمند می کردند. نازیهای آلمان تحت رهبری ادولف هیتلر اموال عمومی و خصوصی، آثار هنری و مصنوعات فرهنگی را در طول جنگ جهانی دوم غارت کردند. آنها از خانواده های رقیب، اقلیت های مذهبی و نژادی و سایر قربانیان رژیم خود دزدی کردند. این غارت شامل اشیای با ارزشی مانند جواهرات، طلا و پول نقد و آثار فرهنگی مانند نقاشی، مجسمه و آثار مذهبی بود. به عنوان مثال هرمن گورینگ، به عنوان یکی از بلندپایه های نازی، به خاطر سبک زندگی مجال خود که از طریق طرح های فاسدی مانند مصادره اموال یهودیان و فروش مسروقه ها تامین شده بود شهرت داشت.

رژیم نازی به طور کلی یک رژیم فاسد بود. آنها به دنبال ایجاد یک «دولت توتالیتر» بودند که در آن قدرت و کنترل بر تمام جنبه های جامعه، از جمله سیاست، اقتصاد و فرهنگ داشته باشند. اما برای شرح فساد رژیم طالبان فقط به ذکر این چند نکته اکتفا می کنیم:

۱- سال ۲۰۲۱ گروه طالبان متهم به سرقت کمک از گدام های عامه در ولایت کندز بودند. این انبارها مملو از مواد غذایی برای کمک به کودکان و خانواده های فقیر آسیب دیده از جنگ ها بودند.

۲- آگست ۲۰۲۱، گروه طالبان دفاتر وزارت زنان افغانستان در کابل را غارت کردند. طبق گزارش ها، آنها با کمپیوترها، مبلان و اسناد مهم از آنجا فرار کردند.

۳- سال ۲۰۱۹، طالبان چوب های گرانقیمتی را که از جنگل های ننگرهار به سرقت بردند در امتداد مرز پاکستان قاچاق کردند و طبق گزارش ها مبلغ زیادی از این قاچاق به دست آوردند.

۴- سال ۲۰۱۷ ، طالبان مرتکب یک سری سرقت های سیستماتیک در ولایت فاریاب شدند. طبق گزارش ها، آنها مقادیر زیادی دام ، غذا و سائر مواد را از دهاتیان منطقه دزدیدند.

۵- سال ۲۰۱۸ ، طالبان متهم به سرقت مقادیر زیادی گندم از دهقانان قندهار بودند. گفته می شد آنها دهقانان را پس از تهدید ناگزیر کردند تا محصولات خود را به آنها تحویل دهند و در نتیجه همه را با کمبود مواد غذایی و در حالت فقر رها کردند.

۶- سال ۲۰۰۱ ، طالبان مجسمه های باستان بودا از بامیان را که بخشی از میراث فرهنگی غنی افغانستان بود، نابود کردند.

۷- سال ۲۰۱۹ ، بنا بر گزارش ها، طالبان موزیمی را در هرات غارت کردند و آثار تاریخی را که مربوط به دوره قبل از اسلام بود به سرقت بردند. این در حالی است که فرهنگ مسلط این گروه مجسمه و حفظ اماکن فرهنگی و آثار باستانی را بت پرستی می داند.

۸- سال ۲۰۲۱ ، طالبان کنترل بندر سپین بولدک را با پاکستان که یک نقطه مهم ترانزیتی است به دست گرفتند. گزارش ها حاکی است که این گروه در حال اخاذی و رشوه از مقاطعه کاران و قاچاقچیان است و کنترل جریان کالاها و منابع را در آن منطقه در دست دارد.

۹- طالبان همچنین متهم به سرقت املاک خصوصی مانند خانه و وسایل نقلیه از افراد ملکی مخالف خود هستند. گزارش ها حاکی است که این گروه خانه های مردمان ملکی را ضبط و از آنها به عنوان پایگاههایی برای عملیات خود استفاده می کند.

۱۰- منابع طبیعی، مانند مواد معدنی و سنگهای قیمتی نیز در طی این سال ها در معرض سرقت طالبان قرار گرفته است. این گروه چندین معدن را در سراسر افغانستان مانند معدن مس عینک در اختیار خود در آورده و به زعم خود و از سوی خود با مقاطعه کاران بین المللی از جمله چین وارد معامله شده است و از این مدرک سود هنگفتی بدست آورده است.

۱۱- سال ۲۰۱۳ ، گزارش هائی مبنی بر سرقت مواد معدنی لاجورد از معدن «سرسنگ» و فروش آنها به خریداران ایرانی وجود داشت.

لاجورد یک سنگ آبی و نیمه قیمتی است که برای جواهرات و سایر اهداف زینتی استفاده می شود. معدن سرسنگ افغانستان یکی از بزرگترین معادن لاجورد در جهان است و منبع قابل توجهی از درآمد برای دولت و مردمان محلی بوده است.

۱۲- همچنان طالبان تا کنون از فروش غیرقانونی مواد معدنی مانند طلا، مس، لیتیوم و زغال سنگ استخراج شده پول های هنگفتی به جیب زده اند.

براساس گزارش ها، طالبان از چند طریق از تولید و قاچاق هروئین سود میبرند. اول، این گروه در مناطق تحت کنترل خود، از زرع کنندگان خشخاش و قاچاقچیان مواد مخدر رشوه های هنگفتی را به دست می آورد که درآمد قابل ملاحظه ای است. دوم، خود طالبان با استفاده از سود برای تأمین مالی عملیات خود در زرع خشخاش و تولید هروئین دست توانا دارند. درگیری طالبان با تجارت تریاک و پیوند شان با قاچاقبران مواد مخدر به وضاحت ثبت شده است. قاچاق مواد مخدر منبع مهمی از بودجه این گروه تروریستی را تشکیل میدهد.

به طور کل، شباهت های زیاد بین نازی های آلمان و گروه طالبان وجود دارد. چنانکه نازی ها برای جلب حمایت و ایجاد حس دشمنی یا هدف مشترک بر تبلیغات متکی بودند و از پیام های یهودستیزانه برای سرزنش یهودیان و نسبت دادن شان به مشکلات آلمان استفاده می کردند، طالبان اغلب خارجی ها و دولت های غیر اسلامی و حتی اقلیت های نژادی و فرهنگی را طریقی برای تقویت قدرت باد آورده خود دانسته و شیطان میدانند.

هر دو (طالبان و نازیها) دارای یک سلسله مراتب سختگیرانه در سازمان های خود هستند که ناشی از تمایلات قدرت گرایی نهایت شدید آنها است.

سائر شباهت های گروه طالبان با نازیها از اینقرار است:

خلوص ایدیولوژیکی: هم طالبان و هم نازیها به شکل ناب و بدون تحریف ایدیولوژی خود معتقد هستند. طالبان معتقد به اجرای یک تفسیر دقیق از قوانین شریعت بوده، در حالی که نازیها به شکل خالص به نژاد برتر باور داشتند.

توتالیتاریزم: هر دو ایدیولوژی ماهیت توتالیتر دارند و به دنبال کنترل همه جنبه های جامعه از جمله سیاست، مذهب، آموزش و فرهنگ هستند.

برتری طلبی: هر دو گروه به برتری عقاید و ایدیولوژی خود معتقدند و کسانی را که با آنها موافق نیستند، تحقیر می کنند.

آزار و شکنجه: هر دو گروه به آزار و اذیت کسانی معروف هستند که متفاوت یا مخالف دیدگاه های آنها و از جمله اقلیت های قومی و مذهبی شناخته می شوند.

پروپاگند: هر دو گروه برای انتشار پیام خود و جلب حمایت از تبلیغات استفاده کرده اند که اغلب با ایجاد ترس و دلهره همراه است.

بازگشت به گذشته و تلاش برای بازگرداندن یک دوران گذشته: هم طالبان هم نازیها، به یک دلیل خاص به دنبال دغدغه تأمین یک وضعیت ایده آل گذشته برای کشور یا امت خود هستند. برای نازیهای آلمان، این ایده آل بر اصول افسانه پیوندی آریایی شان استوار بود ولی برای طالبان، این برگشت بر پایه دین و مذهب آنها استوار است.

خشونت طلبی: نازیهای آلمان خشونت در برابر سایر فرهنگ ها و خشونت ستیزه جویانه در حل مسائل داخلی و خارجی را به عنوان طرح تکنیک جنگ استفاده می کردند، همینطور طالبان برای دستیابی به هدف خود از خشونت و ترور استفاده می کنند.

تأکید بر مردمان خاص و تبعیض نسبت به دیگران: نازیها به دنبال ایجاد یک برتری پایگاه بر پایه نژاد شان بودند و تبعیض نسبت به دیگران را بر اساس تمایلات خودشان انجام میدادند. به طور مشابه، طالبان بر روی ایده آل های خود برای دین خودشان تأکید

دارند تا افراد خودشان صدمه ندیده و سایر گروه ها به دست آنها درمانده و ذلیل شوند.

در یک رژیم تیوکراتیک همه نیازهای روحی و جسمی یک جامعه زیر یک چتر واحد جمع می شود. اما رژیم طالبان در حالی که مدعی ست به افکار و باورهای گوناگونی احترام می گذارد و وجود آنها را در کنار خود میپذیرد، یک اولگیارشی تیوکراتیک است. همه میدانند که در تیوکراسی ها قوانین هیچ، یا به حد اقل وجود دارند و منبع قانونگذاری به طور کل در وجود رهبر روحانی خلاصه شده است و فقط اعلامیه ها هستند که حیثیت قانون را پیدا می کنند. از اینرو سرپیچی از فرمان ها به هیچوجه مجاز نیست و اینکار کفاره سنگینی در قبال دارد.

ممکن است در جامعه طالبانی بتوانید به عنوان یک مؤمن متفاوت زندگی کنید، یا کم از کم این چیزی است که آنها ادعا می کنند. اما شواهدی وجود دارند که نشان میدهد پیروان سائر ادیان، به طور مثال هندو ها و سیکها تحت تضییقات شدیدی که بیشتر منجر به کوچ دادن اجباری شان شده است قرار دارند. این شیوه در دستور کار طالبان در برخورد با شیعه مذهبیان افغانستان نیز وجود دارد.

هدف امارت تیوکراتیک طالبان از تشویق، ترویج و تغییر در باور معنوی افراد برای اهداف سیاسی است؛ آنها روح فیزیکی مردم را می خواهند زیرا برای دولت متمرکز طالبانی اینکار ارزش اقتصادی دارد.

البته در رژیم طالبانی هیچ وقت چیزی بنام آزادی سیاسی و انتخابات وجود نخواهد داشت، چون شرع از یکسو اجازه سیاست و احزاب سیاسی را نمی دهد و از سوی دیگر آزادی و انتخابات پایان سلطه و تفکر آنهاست. یکی از سخنگویان آن باری گفته بود: «به همین دلیل است که ما به مقامات و لشکریان خود معاش نمی دهیم، فقط نان، لباس، بوت و اسلحه می دهیم. ما می خواهیم مانند پیامبر در ۱۴۰۰ سال پیش زندگی کنیم و جهاد حق ماست. ما می خواهیم زمان پیامبر را بازآفرینی کنیم و فقط آنچه را که مردم افغانستان در ۱۴ سال گذشته خواسته اند، انجام میدهیم.»

زمانی که هیبت الله آخوند زاده به اعضای گروه خود دستور داد، «از گرایش‌های قومی و زبانی پرهیز کنند»، در حقیقت اعتراف به گرایش‌های قومی و زبانی این گروه بود که با شدت و خشونت هرچه تمام عملی می‌شود.

نامگذاری نهادها، مناطق و روستاها توسط این گروه تلاشی است تا ثابت کند آن کلمه و نام نیز برخاسته از فرهنگ و زبان اوست. این کار از انگیزه فطری او برای گسترش قلمرو سرچشمه می‌گیرد و اکنون که دیگر جنگی وجود ندارد، این کار به طور خشونت‌آمیز و با هزیمت و کوچ اجباری سائر قبایل انجام داده می‌شود.

نازیها نام اماکن و ساختمانهایی را که به نظرشان مرتبط با میراث یا اعتقادات یهودی یا غیرآریایی بود، تغییر دادند. آنها همچنین نام سرک‌ها، میادین عمومی و شهرها را برای بزرگداشت از قهرمانان نازی یا انعکاس ایدیولوژی شان تغییر دادند. این بخشی از تلاش تبلیغاتی آنها برای ترویج جهان بینی آریایی محور و پاک کردن میراث غیرآریایی‌ها از تاریخ آلمان بود.

برخی از نمونه‌های نامگذاری‌های طالبان از این قرار است:

۱. نام کشور به د افغانستان اسلامی امارت (امارت اسلامی افغانستان) تغییر یافته است.
۲. وزارت امور زنان به وزارت «امر بالمعروف نهی عن المنکر» تغییر یافته است.
۳. لیسه سیدالشهدا کابل که به نام یکی از امامان شیعه نامگذاری شده بود، به لیسه شهید عصمت الله تغییر نام داده است.
۴. تصاویر زنان را از روی اعلانات و نقاشی‌های دیوار ساختمان‌های عمومی حذف شدند.
۴. قریه دشت مارگو در ولایت بادغیس به «د افغانستان اسلامی امارت کلی» تغییر نام یافته است.
۵. کوه سنگی در شهر کابل به «طالبان کلی» تغییر نام داده است.

۶. نوآباد ولایت وردک به نام یکی از قوماندانان طالبان که در این منطقه کشته شده است، به «حکمت الله کلی» تغییر نام داده است.
۷. کوچه عاشقان در ولایت بامیان به «د افغانستان اسلامی امارت...» تغییر نام داده است.
۸. قریه قلعه نو در ولایت غزنی به «خالد بن ولید» تغییر نام داده است.

همانطوری که در جامعه دلخواه طالبان هیچ زنی نیست، پوهنتون طالبی نیز اکنون از وجود زنان خالی است. آنها حکم قصاص را احیاء کردند و دختران را جبراً به عقد خود در می‌آورند.

همزمان با ظهور مجدد طالبان در زندگی مردم افغانستان، قبیله گرایان مسلکی، آنهای که خود را در یک پیوند با آئین طالبانی، تعصب طالبانی و خشونت طالبانی می‌دیدند، حلول ستاره بخت خود را در آسمان آن کشور جنگ زده شاهد شدند. اگرچه آنها نمی‌توانستند به صراحت این تمایلات درونی شان را آشکار و به آن اعتراف کنند، اما در ضمیر پنهان شان این حکم که بسوی طالبان چون قیله آمال خود نگاه کنند وجود دارد. بنابر این تا حد ممکن اعمال ضد بشری طالبان را تا مرزهای گستاخانه ای توجیه می‌کنند.

ظهور طالبان در ۱۹۹۴ آغاز یک فاجعه دیگر بود. آنها در طول کمی بیشتر از صد سال برای سومین بار پای استعمارگران را به سرزمین افغانها کشاندند و در پایان به گونه افتضاح آمیزی بر سمند قدرت نشستند.

ادامه دارد

افق نو

ارگان مرکزی جبهه انقلابی مردم

NEW HORIZON

Central organ of People's Revolutionary Front

s.sayeb20@yahoo.com